



رفسنجانی ترازنامه و رشکستگی سیاستهای رژیم را ارائه داد



رشد نارضایتی و اعتراض

توده های مردم علیه رژیم

سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی شرایط زندگی توده های مردم را روربه رور دشوارتر میکند. فشارهای اقتصادی به مردم دم به دم افزایش می یابد. درحالیکه دستمزد کارگران و حقوق مستخدمین دولتی به دولتی طی چندسال اخیر افزایش ناچیزی داشته است، قیمت کالاها و محتاج اولیه مردم رورمراه افزایش یافته است. سیاستهای اقتصادی رفسنجانی برخلاف وعده های سبزه ان حکومت نه فقط بهبودی در اوضاع عیدینیا برده است بلکه اوضاع را وخیم تر کرده است. دولت تیرای نجات خود از جنگ لیجران مالی، با رابینجران را بردوش کارگران و زحمتکشان انداخته است. بعنا وین مختلف مردم را سرکشی می کنند. قیمت کالاهای و در صفحه ۲

خواستهای رفا هم مردم هیچکس تحقق نیافت و در پی بر فروخته شدن جنگی که هشت ساله درازا کشید وضعیت توده های زحمتکش روروز وخیم تر گردید. جنگ بی پایان رسید. سران رژیم که سالها به بهانه جنگ مردم را به "آرامش" و "بردیاری" دعوت میکردند، وعده بهبود اوضاع را دادند. رفسنجانی از اسامجلس ارتجاعی به راس قدرت اجرا رژیم منتقل شد، تا گویا کمکی به بهبود اوضاع نکند. اما گذشت زمان نشان داد که از بهبود وضعیت خبری نیست. نه از دامنه وابعاد ختنای کاسته شد و نه شرایط ما دی و رفا هم مردم بهتر شد. بالعکس اوضاع بمراتب وخیم تر از گذشته گردید. سرمایه داران و عموم ثروتمندان، ثروتمند تر و توده های زحمتکش مردم ایران فقیرتر شدند. وضعیت مردم آنچنان به وخامت گرا ئید که کم جناحهای قیبهی حاکمه در صفحه ۳

این حقیقت که جمهوری اسلامی از همان بدو موجودیت خود بنا بر هیئت ارتجاعی و ضد خلقی اش، سیاستهای ارتجاعی را اتخاذ نمود که برخلاف منافع و مصالح مردم ایران بوده است، کنون بر عموم مردم ایران روشن شده است. توده های مردم ایران، از آن روزه انقلاب بر خاستند و رژیم سلطنتی را که مظهر دوهزار ساله حکومت جا بران و مستگرا نبود رنگون ساختند که حکومتی مردمی بر سر کار آورند. به آزادی و دموکراسی دست یابند و خواستهای برحق رفاهی و اقتصادی خود را عملی سازند. اما بعلتنا آگاهی مردم ایران که خود ریشه در استبداد و دیکتاتوریکم بر ایران طی سالهای مدیریت داشت، کسانیم زمام امور را در دست گرفتند که نه فقط پاسدار منافع سرمایه داران و مالکین، این دشمنان توده های زحمتکش بودند بلکه با تلفیق آشکار دین و دولت و ایجاد دیک حکومت مذهبی رژیم بمراتب مستبدتر از گذشته بر ایران حاکم ساختند. در مدتی کوتاه با سرکوب و اعدام و فشار تمام آزادیخواهان مردم را آنها گرفته شد.

رژیم اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند

تهیه این لایحه از سوی سازمان تا مین اجتماعی، از جمله اقدامات ضد کارگری جدیدی است که رژیم جمهوری اسلامی علیه کارگران ایران انجام میدهد. سازمان تا مین اجتماعی که بر حسب سمش می باید کارگران را از نظر اجتماعی تا مین کند و در صدد ایجاد امکاناتی برای بهبود وضعیت شغلی و زیستی کارگران باشد، با تهیه چنین لواجیحی بر تشدید استعمار کارگران و بهره کشی بیشتر از آنان تا کید میکند. کارگران شاغل در کارهای پر مخاطره و زیان آور در ایران، بدون تهیه چنین لواجیحی نیز در آنچنان شرایط وحشیانه ای به کار واداشته می شوند که هر آن در معرض حوادث ناشی از کار، غلیب و مجروح شدن و خطر مرگ قرار دارند. مثلا در صفحه ۴

اخیرا سازمان تا مین اجتماعی لایحه ای تهیه کرده است که به موجب آن کارگران شاغل در کارهای سخت و مخاطره آمیز در صورتی بازنشسته میشوند که سنشان به ۵۵ سال تمام رسیده باشد. با این ترتیب کارگران شاغل در این رشته ها که قبلا میتوانستند با داشتن بیست سال سابقه کار متوالی بازنشسته شوند اکنون با پیدایش ۵۵ سالگی کارکنند و کارگرنی که در سنین ۱۸ تا ۲۰ سالگی وارد بازار کار میشوند، باید ۳۵ تا ۳۷ سال در شاغل سخت و پر مخاطره کار کنند و اگر در اثر حوادث ناشی از کار معلول نگشتند و با جان خود را از دست ندادند، در سن ۵۵ سالگی بازنشسته شوند.

سه سال بعد از

قتل عام زندانیان سیاسی

سه سال از زکشتار هولناک و دسته جمعی زندانیان سیاسی ایران بدست دژ خمیان جمهوری اسلامی گذشت. جلادان رژیم که از او خرتیر ما ۶۷، مطابق فرمان خمینی سر به نیست کردن زندانیان سیاسی را آغاز کرده بودند، در شهریور همان سال جنایات ضد بشری خویش را تشدید نموده و زندانیان سیاسی را قتلعام کردند. جمهوری اسلامی که در جنگ با عراق بطرز مفتضحانه ای شکست خورده و اجبارا آتش بس را پذیرفته بود، دیوانه وار رجا زندانیان سیاسی افتاد، تا تلخی شکست در جنگ را با انتقام از کسانی که بجرم اعتقاد و تخویش دستگیر شده و بزندانها فتاده بودند، کسانی که برای دموکراسی و در صفحه ۵

از سرگیری مذاکرات دولت های ایران و عراق

در صفحه ۵

☆ مبانی وحدت حزبی کدامند؟

در صفحه ۶

☆ سوسیالیست های دروغین ماهیت خود را برملا میکنند

در صفحه ۹

از میان نشریات

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

در صفحه ۱۶

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

رشد نارضایتی و اعتراض توده های مردم علیه رژیم

خدمات دولتی بنحوی غیر قابل تصویری افزایش یافته است. برنامه حذف سوسید فشار به اقشار زحمتکش را افزایش داده است. تورم عنان گسیخته زندگی را بیش از پیش بر مردم شاق و تحملنا پذیر ساخته است. بنا به اعتراضات مطبوعاتی رسمی رژیم در نتیجه فشارهای تورمی، تنها طی یکسال گذشته قیمت مسکن و اجاره بها ۶۵ درصد افزایش یافته است. فشار افزایش قیمت ها حتی در مردگان را نیز گزافه کرده است. هزینه کفن و دفن نیز در ماه گذشته به دو برابر افزایش یافته است. در حالی که منابع رسمی دولتی خط فقر را در سال ۶۹ درآمدها نه کمتر از ۱۶ هزار تومان ذکر کرده اند، اکثریت مطلق شاغلین بویژه توده های زحمتکش با درآمدی کمتر از این زندگی میکنند. تکلیف میلیونها بیکار رنجور و روشن است. آنها حتی لقمه نانی برای سیر کردن شکم گرسنه خود ندارند. فقر و فلاکت در میان مردم اکنون بچنان مرحله ای رسیده که تاکنون سابقه نداشته است. بدیهی است که این همه فشار به توده های مردم نمی تواند بدیاجواب بماند. همراه با اعمال سیاستهای اقتصادی کابینه رفسنجانی، برداشته نارضایتی و اعتراض در میان توده های مردم افزوده شده است. پس از حرکت متشکل و یکپارچه کارگران رزمنده نفت در اوایل گذشته، برای تحقق پاره ای از مطالبات طرفای خود، رژیم پیوسته با اعتراضات و مبارزات توده ای در اینجا و آنجا روی آورده است.

در پی افزایشهای بلیط اتوبوسهای شرکت واحد که رژیم کرایه شش خط را از ۱۰ ریال به ۲۰ ریال و در برخی موارد به ۵۰ ریال افزایش داد، مردم جان به لب رسیده از فشارهای رژیم، دست بیک اعتراض شدید علیه این سیاست ارتجاعی رژیم زدند و خواستار لغو این اجافات گردیدند. اما شرکت واحد ضمن آزمونهای اعلام کردن طرح افزایشهای بلیط اتوبوسها به این سیاست ضد مردمی خود ادامه داد تا اینکه مردم به خیا با آنها ریخته، دست به تظاهرات زدند. به اتوبوسهای شرکت واحد حمله کردند و در خیابان جمهوری چند اتوبوس را درهم شکستند. تنها در پی این تظاهرات تهر آمیز بود که رژیم مجبور به عقب نشینی گردید و طرح افزایش قیمت بلیط اتوبوسهای شرکت واحد را لغو نمود. این اعتراض مردم آنچنان رژیم را به وحشت انداخت که سخنگوی دولت برای فرو نشاندن شعله های خشم توده ها افزایشهای بلیط را عملی خودسرانه از سوی مسئولین شرکت واحد معرفی نمود و بدین طریق کوشید سران رژیم را تبرئه کند. اما مردم بخوبی میدانند که این یکی از شرکدهای ریاکارانه سران حکومت است. سران حکومت و در رأس آنها رفسنجانی برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی و ضد

مردمی خود به این شیوه متوسل شده اند که اجزای برخی از طرحهای خود را آزمایشی اعلام کنند، تا اگر اعتراضی از جانب مردم صورت نگرفت آنرا برای همیشه بمرحله اجرا در آورند و اگر اعتراض شدیدتر از آن بود که تصورش را میکردند، این سیاست را عمل خودسرانه مسئولین دست دوم و سوم معرفی نمایند و خود را تبرئه کنند.

اما مشکل رژیم به همین تظاهرات ختم نشد. چند روزی پس از این تظاهرات توده ای، رژیم پکی دیگری از طرحهای ضد مردمی خود را بمرحله اجرا گذاشت. شهرداری تهران با نیروهای سرکوبگر رژیم بقصد ویران کردن سرپناه زحمتکشان را قرآنا در تهران نویی خانمان نکرد مردم فقیر و زحمتکش آن دست به عمل زد. مردمی که تمام سرپناه و زندگی آنها را آلونکهایشان تشکیل میداد، در برابر این سیاست ضد خلقی رژیم دست بمقاومت زدند. به ماشینهای شهرداری و نیروهای سرکوبگر حمله بردند. اتوبان را بستند. لاستیکها را آتش زدند و طی یک نبرد رژیم را عقب نشینی و داشتند. هر چند که رژیم دست از این سیاست ارتجاعی خود برنداشت و ضمن یک یورش شایسته به زحمتکشان این منطقه متجاوزان ۲۰۰ تن را با زداشت نمود، با این همه مردم با قرآنا بدیهی رژیم نشان دادند که در برابر زورگویی و سیاستهای ارتجاعی رژیم آرام نخواهند نشست. مقامات بین زحمتکشان رژیم را ناگزیر به عقب نشینی کرد. شهرداری تهران طی بیانیه ای نظامی و ارتجاعی ضمن تهدید مردم زحمتکش این منطقه به شکست خود اعتراض نمود و گفت "عوامل ارتجاعی حاضر در محل، اعمال قانون را به بعد موکول کردند که خوشختانه بدین وسیله از بروز تلفات جانی جلوگیری بعمل آمده و با شناسایی برخی از افراد موثر در وارد آوردن خسارت به اموال عمومی و دستگیری آنها و پیگیریهایی که نیروهای انتظامی و دستگاه قضائی بعمل خواهند آورد به زودی مسببین این مهم به جزای اعمال خود خواهند رسید و شهرداری تهران نیز با توجه به وظایف قانونی محوله، بموقع نسبت به اعمال قانون در مورد متخلفینی که بدون مجوز دست به ساخت و ساز غیر قانونی زده اند اقدام خواهد نمود."

همزمان با این اعتراضات مردم در تهران، اعتراضات دیگری در برخی از شهرهای ایران از جمله اصفهان به سیاستهای رژیم صورت گرفت. در اعتراضات مردم اصفهان که در اینجانب نیز به تظاهرات انجامید، رژیم با تمام امکانات سرکوب خود بمقابله با تظاهرات مردم برخاست. گروهی دستگیر و حداقل دو نفر کشته شدند. پس از این تظاهرات، رژیم برای ایجاد فضای رعب و وحشت مزدوران حزب الهی خود را بخیا با آنها گسیل نمود و موتور سواران بسیجی و سپاه پاسداران در خیابانها رژه رفتند. همه این اعتراضات که برغم شرایط سرکوب و اختناق حاکم بر ایران نویی حقوقی مردم، طی مدتی کوتاه صورت گرفته است، حاکی از آنست که فشارهای رژیم به مردم بمرحله ای رسیده است که دیگر آنها

بدون بیم و هراس بمقابله با اجافات و فشارهای رژیم برمیخیزند. همه اینها بیانی نشان میدهند که روحیه تسلیم و ترس بتدریج جای خود را به روحیه پرخاشگری و اعتراض علنی میدهد.

این واقعیتی است که هنوز در این مرحله بیشتر مطالبات مردم اقتصاد را در پی است و اعتراضات عمدتاً حول این مطالبات تدور میزند. اما در ایران، این کشوری که در آن هر مبارزه توده ها برای تحقق ابتدائی ترین خواستهای اقتصادی و رفاهی خود مستقیماً با نیروهای سرکوبگر دولتی روبرو میگردد، این مبارزات تا سیر عا خصلتی سیاسی بخود نمیگردند. از همین روست که در اغلب اشکال علنی مبارزه مردم در نیمه اول سال جاری، اعتراض بر سر هر مسئله ای و با هر مضمونی که آغاز گردید، رنگ سیاسی بخود گرفت و با شعارهای سیاسی رژیم توأم گردید. برخی از این اعتراضات از همان آغاز مضمونی سیاسی داشت. هر چند که این مبارزات مردم هنوز منفرد و پراکنده و جرقه و آتش است، اما وقوع چند نمونه آنها طی دو سه ماه گذشته نشان میدهد که در نتیجه فشارهای بی حد و حصر اقتصادی و سیاسی، اشکال علنی مبارزه تدریجاً جای اشکال غیر علنی را میگیرند و از آنجا نیکه این فشارها هر روز بیشتر می شوند، چشم انداز رشد و گسترش مبارزات مردم ایران بویژه توده های زحمتکش بخاطر مطالبات اقتصادی و سیاسی خودمداوماً بیشتر میشود.

تجربه مردم ایران نشان داده است که آنها نمی توانند جز با تشدید مبارزه علیه رژیم، به خواستهای اقتصادی و سیاسی خود جامعه عمل پوشند.



کند، با اینهمه امروز کمتر کسی را میتوان پیدا کرد که به ما هیتا ارتجاعی و دشمنان این رژیم بی نبرده باشد. جمهوری اسلامی که یک حکومت مذهبی است، اساساً رژیمی است ارتجاعی و ضد مکرانیک. این رژیم نمی تواند آزادیها و حقوقهای سیاسی خصومت نداشته باشد و لاجرم زندانها و پیشملوای زکات است که عقایدی سوازی آنویا مخالف آن دارند. از اینرو غریبی رغم ظاهراً زیبا و بندوبستهای خود با دول غریبی و ارتجاعی، هم اکنون در کلیت خود بعنوان یک رژیم تروریست و جنایتکار و یکی از ضد مکرانیک ترین رژیمهای موجود در سراسر جهان شناخته شده است.

کشتار زندانیان سیاسی که یکبار حتی در چارچوب قوانین و مقررات قرون وسطائی جمهوری اسلامی با صلاح محاکمه شده بودند و هر کدام ماهها و سالها از دوران "محکومیت" خود را نیز گذرانده بودند، بخوبی نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی مطلقاً سراسر زکات و مخالفین عقیدتی خود ندارد و به هیچ چیز جز منافع و مصلحت خود پابند نیست. در سومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران، یکبار دیگر این جنایات هولناک رژیم جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم و با همه جانباختگان راه دمکراسی و سوسیالیسم را گرامی میداریم.

رفسنجانی تر از نامه و رشکستگی سیاستهای رژیم را ارائه داد

هم صدا ایشان در آمد، جناح حزب الله که خود قبل از رفسنجانی، چندین سال با در دست داشتن رهبری امورا جراتی کشور عظیم ترین جناح یا ترا علیه مردم ایران نونا فغ توده های زحمتکش مرتکب شد، اکنون از تحملنا پذیر بودن اوضاع برای "مستضعفین" و فقر و فلاکت عظیم مردم سخن می گوید، البته با ایس هدف که شاید بتوانند با دیگر مردم را فریب دهد و اعتماد آنها را بدست آورد. اما این خیا لیا طلبی است. مردم ایران دیگر خوب همه جناح های حکومت و سرتاپای دستگا ه آنها می شناسند. با اینهمه وقتیکه صدا مرتجعین حزب الله نیز از فقر و فلاکت مردم و ناراضی بیتی آنها بلند شده است، این خود نشان می دهد که اوضاع عتا چه حد وخیم است. همین اوضاع، رفسنجانی را نیز ناگزیر ساخت که مناسبت سومین سال تشکیل کابینه اش به و خامت و ضاع اعتراف کند. او ادعا نکرد که وضع مردم خرابتر شده است. اما او این خرابی اوضاع را نتیجه سیاستهای گذشته رژیم در دوران تسلط حزب الله معرفی نمود. در واقع آنچه که او ارائه داد تر از نامه و رشکستگی و بی اعتباری همه سیاستهای رژیم در تمام دوران موجودیت آنست.

رفسنجانی در توضیح رزم گسیختگی اقتصادی و وخامت شرایط ما دی زندگی توده ها محور گزارش خود را بر سر مسئله جنگ و ناتیج آن قرار داد و گفت در نتیجه جنگ "از بعد ما دی ا قتصادی وضع کشور ما دچار مشکلات بسیار جدی بود که من همه آنها را هم هنوز نمی توانم بگویم" در پذیرش آتش بس هم یکی از عوا مل همین بود که با زمان روزا بین مسئله را مطرح نکردیم تا بحال هم نگفتم، نامه ای بود که آن روز وزیر ا قتصادی ما نومسئولان ا قتصادی کشور نوشتند "و اعلام کردند که امکانات ا قتصادی و بودجه کشور و در آمد و هزینه های کشور به خط قرمز رسیده و محدودی هم از خط قرمز عبور کرده که دیگر قابل تحمل برای جامعه نیست." او سپس وضعیت ا قتصادی رژیم را در پایان جنگ مورد بررسی قرار میدهد و میگوید: "جنگ هزار میلیارد دلار خسارت ببار آورد. در آن مقطع حدود ۱۲ میلیارد ا قتصادی و بدهیهای خارجی داشتیم." طرح های نیمه تمام سه ارزش ۵۰۰ میلیارد تومان را کد ما ند نه بود. کار زیر بنایی صورت نگرفته بود، راه های که نسا ختیم، راه آهن های که نسا ختیم، نیروگا ه های که نسا ختیم، پالایشگاه ها های که نسا ختیم. پلها، و مدارس و دانشگاه های که نسا ختیم و بندر های که نسا ختیم و... شهرها روز بروز خرابتر شدند، امکانات، آب و برق و کتا بخانه و فاضلاب و ورزشگاه و خیم تر گردید. تولید ناخالص ملی سیر نزولی را طی کرد و اگر یک نفر ایرانی قبل از جنگ و قبل از انقلاب از مجموعه تولیدات کشور مثلا چهل هزار تومان سهمش میشده است، در سال ۶۷ که ما این بر نامه را بررسی کردیم ۲۰ هزار تومان سهم

میبود. "هر ایرانی در این دوران جنگ پنجماه در صد تقیر شده بود." بیکار ری افزایش پیدا کرد "کارخانه ها دچار فرسودگی شده اند و حتی "قطعات یدکی هم ندارند". "نزدیک ۵۰ درصد بخشهای کشور ما محرومند. یعنی این عده از استان اردی که ما در شهرها و جا های دیگر بر خوردا ریم، محروم هستند. مثل آب، برق، آموزش و بهداشت، راه و کار و امثال اینها." نرخ تورم هم به ۲۸/۹ درصد رسید و غیره.

رفسنجانی لیست بلند بالایی از فلاس و ورشکستگی ا قتصادی رژیم، و خیم تر شدن وضعیت توده های محروم و زحمتکش هر چند بشکلی ناقص و سرودم بریده ارائه میدهد، تا به مردم بگوید که و خامت و اوضاع تنها مختص دوران زما مداری نبوده بلکه از همان آغاز وضعیت خراب بوده است. و حتی با ارائه ارقامی مبنی بر اینکه تولید کما میسون و کما بین و غیره چند تا بی افزایش یافته است، ادعا کند که وضع نسبت به سه سال پیش بهتر شده است. بهرحال و ناگزیر است که پذیرد وضع مردم و خیم تر شده است. قیمتت ما و افزایش یافته اند و در مواردی که حتی "تولید اضا فه شده" قیمت آن کالاها نیز افزایش یافته است. او در پی سخ به این سوال که دولت در قبال "حقوق بگیر های ثابت چه کار میکند. ادعا می کند "که سیاستمان این است که حقوقها را همیشه بیش از اندازه تورم با لایبریم" در حالیکه هر آدمی شعوری می فهمد که وی در اینجا هم به دروغ توسل میگرد. آیا صرفا دستمزدا س می کارگران با اندازه تورم افزایش یافته است؟ یا سخ قطعاً منفی است. طی چند سال گذشته تنها در صد نا چیزی به دستمز د و حقوق کارگران و زحمتکش نومستخدمین سطح پایین افزوده شده است. اگر قرار بود که دستمز د و حقوق زحمتکش فقط در حد افزایش نرخ تورم افزایش یابد، می با یستی کارگری که در سال ۵۷، سه هزار تومان حقوق میگرفت، اکنون ۳۰۰۰۰ تومان بگیرد، در حالیکه چنین نیست.

اما آیا سران رژیم که بخاطر اهدا ف توسعه طلبانه یا ناسلامیستی خود در برابر فروختن یک جنگ ارتجاعی نقش داشتند و شعار "فتح کربلا" و "جنگ جنگ تا پیروزی" را سر میدادند و عوا م فریبنا نه جنگ را "نعمت" معرفی میکردند و دهها هزار رتن از مردم ایران حتی جوانان کم سن و سال را بقتلگاه فرستادند، نمی دانستند جنگ چه نتایجی را برای مردم در پی خواهد داشت؟ واقعیت این است که اکثریت عظیم مردم ایران، بر عوا م فریبنا امثال خمینی، رفسنجانی، خامنه ای و غیره، طی مدتی کوتاه با یس حقیقت واقف شده بودند که این جنگ برخلاف منافع و مصالح آنهاست. سا زمانهای انقلابی مخالف رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز جنگ، این حقیقت را مردم ایران گفتند و صحت آنها در عمل دیده شد. حال

پس از آنکه مرتجعین جا کم بر ایران، طی هشت سال ادا مه جنگ مملکت را به یک ویرانه تبدیل نموده و روزگار مردم را سیاه کرده اند، رفسنجانی که خود سر دسته جنگ افروزان بوده است، فلاکت دوران جنگ را بیان میکند و و خامت و اوضاع امروز را نتیجه ۸ سال جنگ معرفی می نماید. این عوا م فریبنا های دیگر کار ساز نیست. تحمل مردم بسر آمده است. آنها بی برده اند که مسئول تمام فجایع و بدبختی آنها خواه در دوران جنگ و یا پس از آن مجموعه دستگا ه حکومتی جمهوری اسلامی و طبقات ثروتمند است که ایس حکومت پای سدا رمانا فغ آنهاست. مردم ایران دیگر به این وعده و وعید های عوا م فریبنا نه گوش نمی دهند که دوباره کسی مثل رفسنجانی به آنها بگوید، چند سال دیگری هم صبر کنید، وضعیت درست میشود. تا این رژیم بر سر کار است وضعیت زحمتکشای ایران بهبود پذیر نیست. اینرا توده های زحمتکش فهمیده اند. رژیم هم پی برده است که دیگر نمیتوان مردم را با وعده و وعید آرام کرد. همین مسئله است که خامنه ای را هم نگران کرده است. او در یکی از سخنرانیهای اخیر خود خطابه جناح های رقیب در درون هیئت حاکمه آنها را در وضعیت وخیمی که رژیم با آن روبروست به وحدت افرا خواند و هشدار داد که بجز این، همه چیز از دست میرود. او این جناحها را افرا خواند که از زگوکردن مسالثر رژیم و ورشکستگی سیاستهای رژیم از "تربیه های عمومی" بپرهیزند و این مسالثر ایما مردم نبرند. رفسنجانی هم یگروز پیش از آنکه خود ترا زما مه ورشکستگی سیاستهای رژیم را علنی کند، طی نشستی با سران سازمان امنیت و اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی یعنی وزیر، معاونین و مدیران کلوزارتا اطلاعات به آنها رهنمود داد که "هدف شما باید حفظ سیاستهای کلی نظام باشد. در شرایط حاضر هدف دشمنان خارجی انقلاب این است که مشکلات ا قتصادی را برای مردم با زگو کنند و با گسترش این مسئله توطئه ما یوس نمودن مردم را از انقلاب به ثمر رسانند تا مردم روحیه انقلابی خود را از دست بدهند."

البته منظور رفسنجانی در یک کلام این بوده است که وضع ا قتصادی وخیم است. مردم بیخیزند و شما ما موران امنیت رژیم با پیدا آنها مقابله کنید. اما آیا سرکوب کار ساز است؟ شکست این سیاست رژیم هم در طول تمام دوران زما مداری جمهوری اسلامی آشکار شده است. مسئله صرفا این نیست که سیاستهای ا قتصادی رژیم با شکست روبرو شده است. تمام سیاستهای رژیم در عرصه های مختلف با شکست روبرو شده و راه دیگری جز فروپاشی در برابر آن نیست.



رژیم اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند

کارگران معاندان ایران که بطور وحشیانه و غیر انسانی به کارگزاران میروند، از حدا قلا تا بمنتی و بهداشتی محرومند، در اثر شدت کار و روفضای آلوده و پرمخاطره معاندان به انواع عیما ربیهای ناشی از کار مبتلا میشوند. وقتا حت سرما به داران دولت و ارگانهای حامی آنان در اینجا است که آنان در شرایطی لوایح جدیدی علیه کارگران تهیه میکنند که کارگران ایران در محیط کار هیچگونه تامينی ندارند و در اثر سودجویی سرما به داران گروه گروه، جان خود را از دست می دهند. اما سرما به داران با زهم بدنبال راههای تساهلی هستند تا آنان را بیشتر استنما کنند و از انرژی و نیروی کارشان سوءاستفاده کنند. سرما به دارانی که حاضر نیستند در ازای بهره کشی وحشیانه حدا قلا و امکانات لازم برای ايمنی و بهداشت محیط کار کارگران فراهم نمایند، وقتا حت تمام قوانین وضع میکنند که بجای ۵ سال، از کارگران مشاغل سخت، ۳۵ الی ۳۷ سال کار بکشند. در همین زمان که سازمان تامين اجتماعي سرما به داران، لایحه جدیدش را علیه کارگران تهیه کرد، تنها طی دو هفته، ۲۱ کارگر در دوسال نچه ناشی از کار قربانی شدند. در یک مورد در اثر متما عدشدن گاز سید در یک کارخانه چرم سازی در همدان، ۸ تن از کارگران مسموم شدند که ۵ تن از آنان جان خود را از دست دادند و سه تن دیگر شدت مسموم شده و به بیمارستان انتقال یافتند. در مورد دیگر، یک کارگاه چاپ پارچه در خیابان بوذرجمهری نوتهران بدلیل آغشته بودن فضای کارگاه به گاز نیتروژن و تینروا تصالبرق کولر، آتش گرفت و سیزده تن از کارگران آن طعمه حریق گشتند. ۳ تن از کارگران در دم جان باختند، ۱۰ تن به بیمارستان منتقل گشتند که ۸ تن آنان نیز در روزهای بعد جان خود را از دست دادند. این دوسال نچه ناشی از کار قربانی شدن ۲۱ کارگر، در مدت دو هفته تنها گوشه ای از سوانح ناشی کار در ایران است که در رسانه های عمومی انعکاس مییابد. سوانح ناشی از کار که روزانه در کارخانه های بزرگ، در کوره های آجر پزی، در معادن دیگر مراکز کارگری روی میدهد نشان میدهد که سرما به داران در چه شرایط وحشیانه ای کارگران را استثمار میکنند و حال سازمان تامين اجتماعي در صدد است مدت کار لازم کارگران شاغل در مشاغل سخت و مخاطره آمیز را برای رسیدن به سن بازنشستگی افزایش دهد. بنا تصویب این لایحه، کارگری که از سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی آغاز به کار کرده است، باید ۳۵ تا ۳۷ سال در وضعیت شدت نا ايمن و غیر بهداشتی کارگاهها، کارخانه ها و معادن کار کند و اگر در طول ايمندت در شرفضای مسموم کارگاه، بدلیل تصالبرق، در اثر سقوط در دیگ بخار، ریزش سقف معدن و هزارویک حادثه دیگر، جان خود را از دست نداد، روزانه مانند ازسوی

سازمان تامين اجتماعي به افتخار بازنشستگی نائل آید. ماهیت ضد کارگری اینگونه تصمیمات هنگامی که ملا آشکار میشود که در نظر داشته باشیم امروزه کارگران ایران از جمله کارگران معاندان که هر لحظه در خطر مرگ قرار دارند، بدلیل کاهش دستمزد و اقعیشان و تفتا و تحیرت آورد دستمزد کارگران و هزینه زندگی یک خانوادۀ ناگزیرند ساعت های متعادلی و گاه تا ۱۶ ساعت کار کنند تا بتوانند هزینه زندگی خود و خانوادۀ شان را تامين نمایند. بنا بر این رژیم جمهوری اسلامی بدون تصویب چنین لوايحی نیز، در عمل مدت کار کارگران را دو برابر کرده است و تصویب لایحه جدید سازمان تامين اجتماعي بمعنای آن است که سرما به داران شرط بازنشستگی

کارگران مشاغل سخت را بجای بیست سال کار هشت ساله در روز، به ۳۵ تا ۳۷ سال کار روزانه ۱۲ تا ۱۶ ساله قرار میدهند. بدیهی است که طبقه کارگر ایران این اقدامات ارتجاعی و ضد کارگری و این چندسنگ اندازیهی آشکار سرما به داران به ابتدا ای ترین حقوقشان را تحمل نخواهند کرد. طبقه کارگر ایران علیرغم اینکه تحت سرکوب وحشیانه ای قرار دارد و از حق ایجاد تشکلهای کارگری و اعتراضیه شرایط وحشیانه استنما محروم است، مبارزات خود را به اشکال مختلف علیه شرایط موجود ادامه میدهد. مبارزه برای افزایش دستمزدها در حدی که هزینه یک خانوادۀ پنج نفره را تامين کند و افزایش مداوم دستمزدها متناسب با نرخ تورم، بنحوی که کارگران ناگزیر نباشند برای تامين زندگی خود، بجای ۸ ساعت، تا ۱۶ ساعت کار کنند، مبارزه برای بهبود شرایط کار و اعتراض علیه سودجویی سرما به داران، و جوی از مبارزه روزمره کارگرانند که در اشکال مختلف پیش برده میشوند.

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

حرکات اخیر، خود را محدود به چهار چوب تعیین شده از جانب این سندیکا از قبیل **Turk-İS** نمی کنند و در موارد بسیاری از چهار چوب تعیین شده توسط سندیکا خارج شده و حتی برای رهبری حرکات خود، کمیته های اعصاب تشکیل داده اند. بعنوان نمونه پس از اعصاب عمومی سوم ژانویه و بدنبال احدث گیری بحران خلیج، موج اعتراضی کارگری در ترکیه وسعت گرفت. طی ۳ ماه، حدود ۲۵۰ هزار کارگر عمدتاً در صنایع چرم سازی و فلز از کارخانه ها اخراج شدند، در مقابل با موج اعتراضی کارگران تعداد دزبان از کارخانه، دست به اشغال کارخانه زده و یک کمیته ۲۰ تا ۴۰ نفره را برای رهبری حرکتشان ایجاد نمودند. حتی در بعضی مناطق جمله در استان آژه، تضاد را دیکالیسم حرکت کارگران با سیاستهای سازشکارانه رهبران سندیکا باعث شد کارگران مراکز سندیکا و مراکز کنگره اسپون کارگری **Turk-İS** را اشغال نمایند. خیزشهای جدید کارگری ترکیه، گسترش حرکات کارگری در سطح عمیق و حمایت توده مردم از حرکات کارگری، نویدبخش مرحله جدیدی از مبارزات کارگری در این کشور است. طبقه کارگر ترکیه بدینوسیله به سرما به داران اعلام میکند که دیگر حاضر نیستند شرایط تحمل شده بدهد و برای تغییر وضعیت زیستی و معیشتی خود قدم به میدان مبارزه گذاشته است. بدیهی است طبقه کارگران که خود تحت شدیدترین فشارها و اقتصادی و سیاسی قرار دارد، مبارزات تبرحق کارگران ترکیه حمایت میکند و هر پیروزی طبقه کارگر ترکیه علیه سرما به داران را جزئی از دستاوردهای خود می شمارد.

اعتصاب ۵ هزار کارگر صنایع **Tekel** (انحصار دولتی دخانیات و مشروبات الکلی ترکیه) خواست افزایش دستمزدها ۱۰۰۰۰۰۰۰ لیرا از سوی کارگران مطرح شد. اما نکته قابل توجه در حرکات اخیر کارگران ترکیه این است که آنان علیرغم فشاری برای افزایش دستمزدها، در حد آن محدودند و مانند شعرا و خواستهای که در اجتماعات، راهپیمایی ها و تظاهرات کارگران ترکیه طرح میشود، گویای آن است که کارگران به کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه نیز توجه لازم را دارند. در جریان بحران خلیج فارس، کارگران جزو فعالین تظاهرات ضد جنگ و ضد شرکت دولت ترکیه در جنگ بودند. شعراهای کارگران در دفاع از دمکراسی، شعرا علیه دستگیری و ترور مخالفین و شعراهایی که مستقیماً علیه طبقه سرما به داران دولت سرما به داران داده می شوند، حاکی از رشد آگاهی طبقه کارگر و فعالیت چشمگیر آن در همه عرصه ها است. کارگران دست در دستند بسوی اعصاب عمومی - کارگریم، برحقیم، پیروزیم - نه به قانون آنتی ترور - برده نیستیم، کارگریم، از حکومت قویتریم - اعصاب عمومی برپا میکنیم، خاندان حاکم را واژگون می کنیم - کارگر زنگولداک نگاهان دمکراسی - عفو عمومی باید اعلام شود، زندانها باید خالی شود - مرگ هست، بازگشت نیست، اینها از جمله شعراهایی است که در مراسم مختلف کارگری و اعتراضات و تظاهرات تاسر داده می شود. نکته دیگر در رابطه با موج اخیر اعتراضات کارگری، تنوع اشکال مبارزاتی کارگران است. علیرغم حاکمیت سندیکا - های زرد در واحدهای تولیدی ترکیه، کارگران در



از سرگیری مذاکرات دولت های ایران و عراق

یکبار دیگر تحریکات دیپلماتیک و سیاسی برای فیصله دادن به مسائلی مختلفا تر رژیم های ایران و عراق آغاز شده است. دبیر کل سازمان ملل در مذاکرات خود با سران رژیم، گذشته از مسائلم مربوط به طرح های امنیتی منطقه و نیز مسئله افغانستان و گروگان های غربی، مسئله اجرای قطعنامه آتش بس سازمان ملل و مسائلم مورد اختلاف دولتهای ایران و عراق را مورد بحث قرار داد.

پیش از این در اوائل شهریور ماه قاسم مقام وزارت خارجه عراق نیز در رایسک هیئت عراقی وارد تهران شد و با معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی به گفتگو پرداخت. معاون وزارت امور خارجه عراق هدفش از این مذاکرات برررسی مسائلم گوناگونی اعلام کرد که میان دو کشور وجود دارد. حبیبی سخنگوی دولت بدون اینکه نتیجه این مذاکرات را بر ملا سازد، آنها را دنباله مذاکرات و تورفت و آمدهای قبلی اعلام نمود و تصریح کرد که اگر این گفتگوها به نتایج مطلوب برسد در آینده تبادلیهات ادامه خواهد یافت. از سر گرفته شدن مذاکرات رژیم های ایران و عراق و تحریک بخشیدن به این مذاکرات از طریق فعالیت های دیپلماتیک و تبادلیهات، که در پی سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در قبال جنگ خلیج و تلاش آن برای بقدرت رساندن حزب الله در عراق قطع شده بود، حاکی از دور جدیدی ز فعالیتهای طرفین برای حل و فصل مسائلم فی ما بین است.

حضور مجدد یک هیئت دیپلماتیک عراقی در ایران، نشان می دهد که جمهوری اسلامی پس از تلاشهای ناموفق خود برای بقدرت رساندن حزب الله در عراق، بار دیگر این سیاست توسعه طلبانه خود را لااقل در اوضاع کنونی شکست خورده می بیند و از این رو در پی راه حل های سیاسی و توافق با رژیم عراق بر سر مسائلم مورد اختلاف و تداوم آتش بس است. جمهوری اسلامی پی برده است که رژیم عراق برغم بحرانهایی که با آن روبرو است نیروهای نظامی و سرکوب خود را تجدید سازمان ندهی کرده و تا آن حد بر اوضاع داخلی مسلط شده است که حزب الله طرفدار جمهوری اسلامی را سرکوب و متواری سازد و در عین حال لوا قفاست که سیاستهای منطقه ای و بین المللی برای برای بقدرت رسیدن حزب الله عراق مسا عدنیست. از این رو بهماز سرگیری وادامه مذاکرات تا مایل نشان میدهد. رژیم عراق نیز که هنوز با وضعیت داخلی و بین المللی و خیمی روبروست، برای نجات خود از مخمصه موجود تلاش می کند تا لااقل قلمناست خود را با رژیم جمهوری اسلامی بهبود بخشد و به مذاکرات برای حل و فصل مسائلم فی ما بین ادامه دهد.

هر چند که نخستین هیئتی که از عراق قیاس ز قطع مذاکرات به ایران آمد، در سطحی عینی قرار دارد و نمی توان نتایج قابل ملاحظه ای از این گفتگوها انتظار داشت، اما با بنظر میرسد که این مذاکرات، قبل از هر چیز زمینه را برای تبادلیهاتهای دیپلماتیک در

سطحی بالاتر هموار می کند.

بهر رو وضعیت جمهوری اسلامی و رژیم عراق هر دو، در لحظه کنونی ایجاب می کند که مذاکرات و تبادلیهات آنها را در همان سطح پیشین ز سر بگیرند. اما آیا میتوان انتظار داشت که مسائلم ریشه دار و دیرینه ای که یک جنگ هشت ساله را در پی داشته است با سانی میان این دو دولت حل گردند و مردم ایران و عراق قدر آینده آسوده زندگی کنند؟ در اینک حد اقل، در اوضاع کنونی جهان و در شرایطی که رژیم های ایران و عراق خود با مشکلات اقتصادی و سیاسی جدی روبرو هستند، احتمال درگیری های نظامی آنها بسیار ضعیف شده است. تردیدی نیست و برای مدتی طولانی، دیگر این دور رژیم نمی تواند جنگ علیه یکدیگر بر خیزند. بدیهی است که در چنین وضعیتی آنها تلاش خواهند کرد که اختلافات خود را تا آنجائی که مقدور است، به شیوه ای سیاسی حل کنند و قطعاً به پاره ای از توافقات بر سر مسائلم مورد اختلاف دست خواهند یافت.

اما مسائلم اساسی ترین میان این دو رژیم وجود دارد که بصورت مسائلم لاینحل، همچنان باقی خواهند ماند. رژیم عراق با توجه به مقاصد سیاسی و سلامتی رژیم جمهوری اسلامی، بویژه تجربه حمایت از رژیم حزب الله طی چند ماه گذشته برای بدست گرفتن قدرت در عراق خوبی و اقبال است که جمهوری اسلامی از هر شرایطی مناسبی برای سرنگونی رژیم عراق و بقدرت رساندن حزب الله استفاده خواهد کرد و از این سیاست خود دست نخواهد کشید. جمهوری اسلامی نیز میداند که رژیم عراق دست از دعاها و ارضی خود برنداشته و مترصد فرصتهای مناسب است. گذشته از این دیدگاهی که این دور رژیم نسبت به یکدیگر دارند، در لحظه کنونی نیز اختلاف بر سر مناطق مرزی بویژه اختلاف بر سر شط العرب یک مسئله جدی است. مشکل بتوان تصور کرد که طرفین بسادگی بر سر تعیین خطوط مرزی در شط العرب بتوافق برسند. بعلاوه جمهوری اسلامی طوما بر بلندبالائی از خسارات جنگی تهیه کرده و درخواست خذ غرامت از عراق را دارد. روشن است که عراق نه می خواهد هدونه میتواند چنین غرامتی را بپردازد. از این رو خود این اختلافات نطفه اختلافات بزرگتری است که بغرض توافقاتی کوتاه مدت، نقض این توافقات را در آینده در پی خواهد داشت. تا زمانی که رژیم های کنونی برای ایران و عراق حاکم باشند، تا زمانی که توده های مردم این دو کشور سرنوشته و مقدرات خود را در دست نگینند، نمیتوان بیک صلح پایدار دمکراتیک، صلحی که متضمن منافع کارگران و زحمتکشان این دو کشور باشد امید بست. تجربه مردم ایران و عراق در گذشته و در همین مدت کوتاه پس از آتش بس این حقیقت را با وضوح هر چه تمامتر نشان داده است.

سه سال بعد از قتل عام زندانیان سیاسی

سوسالیسم مبارزه میکردند، جبران نماید. رژیم همچنین میخواست با فضا رعب و وحشتی که از هگزار این جنا یا تا بیجا دمیکند، جلوه گر و تحریک اعتراضی توده ها را که مکرر به بهانه جنگ و شرایط جنگی سرکوب نموده بود، مسدود نماید و خلاصه خود را یک رژیم مقتدر و با ثبات جلوه دهد. از همین رو آنچنان کشتاری از زندانیان سیاسی بر راه انداخت که در تاریخ جنا یا تضد بشری سابقه نداشت. جلادان رژیم هر روز تعداد کشتاری از زندانیان را سربه نیست کردند، دسته ای را تیرباران، دسته دیگری را حلق آویز نمودند، گروهی را به رگبار بستند و انبوهی از آنها را در یکجا منفجر ساختند. مزدوران رژیم فقط ظرف چند روز هزاران نفر از زندانیان سیاسی را به شهادت رساندند و یزودی گورهای جمعی از کشته انباشته شد. راستی که جنایتکاران حکومت اسلامی، روی همه جنایت پیشگان تاریخ را سفید کردند. فاجعه آنقدر هولناک و باعنایت آنقدر گسترده بود که خبر آن - علی رغم تلاشهای رژیم در مخفی نگه داشتن آن - به بیرون زندانها و کشورهای دیگر نیز در زخم نمود و نزد افکار عمومی جهان را علیه این ددمنشی برانگیخت. جمهوری اسلامی که از زمان بقدرت رسیدنش جز کشتار و سرکوب و خفقان، جز فقر و نکبت را معان دیگری ندانست، با قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ یکبار دیگر ما هیئت ارتجاعی و سرکوب خود را بیش از پیش بر همگان آشکارا ساخت. تجربه چندین ساله حکومت اسلامی و از جمله تجارب سال ۶۷ بعد نیز تماما موبد بین مساله است که جمهوری اسلامی تنها با قهر و سرکوب و محروم ساختن آحاد مردم از حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی است که قادر است به حکومت سیاه و جا پرا نه خود ادامه دهد. جنایات رژیم پس از فاجعه دهشتناک تابستان ۶۷ نیز نه فقط متوقف نشد، بلکه در اشکال و ابعاد دیگری ادامه یافته است. توده های مردم در معرض شدیدترین سرکوبها و حوق کشیها قرار گرفته اند. استثمات و ستم تشدید شده است و دامنه مصائب بیشمار اجتماع با زهم گسترده شروبا زهم افزون تر شده است. با این وجود تما می شواهد حاکی از آن است که جمهوری اسلامی نتوانسته است به اهداف و مقاصد خویش برسد. تا مین یک شبات حکومتی که یکی از معضلات همیشگی رژیم بوده است، همچنان در دستور کار رژیم است چرا که این معضل کماکان به قوت خود باقیست. از سوی دیگر علی رغم همه ددمنشیهای رژیم، اعتراضات توده های مردم متوقف نشده است و نخواهد شد. تجارب مبارزاتی توده ها، مکرر این حقیقت را به اثبات رسانده است که حتی فجیعترین جنایات ضد بشری مرتجعین، قادر نیست جلومبارزات آنها را سد کند. جنا یا تر رژیم جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. گرچه طی سالهای اخیر جمهوری اسلامی با نیرنگ و فریبکاری تلاش کرده است تا چهره با مصلاحت متعادل تری از خود در انظار جهانی عرضه

از میمان
نشریات

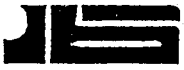
مبانی وحدت حزبی کدامند؟

بیش از یک سال است که پلمیک‌های رفیقانه‌ای میان اتحاد داکرگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان صورت میگیرد. هدف از این مباحثات روشن تر شدن دیدگاهها و در نتیجه شناخت دقیق تر نظرگاههای طرفین، بمنظور همگرایی هر چه بیشتر و در نهایت برپا شدن ششگام‌های اصولی در راستای کاهش دامنه پراکندگی صفوف کمونیست‌ها بوده است. امریسیا رهمی که مدت‌هاست به یک ضرورت مبرم و غیر قابل انکار تبدیل شده است و بدون تأمین آن، در تحولات جاری و آتی جامعه، با زهم افشا ر غیر پیرولتروپا زهم بورژوازی دست بالا را خواهد داشت و تقویت موضع طبقه کارگر خصوصاً سازماندهی و ارتقاء نقشش بالفعل این طبقه در مبارزه طبقاتی و انقلاب ایران، با زهم با تعویق‌ها و تاخیرهای بیشتری روبرو خواهد بود. برپا یه این ضرورت و برپا یه این دست‌یابی به همان هدف انقلابی است که این بحث‌ها از دوجانبی گرفته شده است و با مال شناخت از دیدگاههای طرفین نیز در جاتی از دقت و شفافیت را پشت سر نهاده و به همان نسبت همگراییهای بیشتری هم میان ما و رفقای اتحاد داکرگران انقلابی ایران (راه کارگر) حاصل شده است. ناگفته روشن است که اتحاد کمونیست‌ها امری حیاتی در جنبش طبقاتی ایران است و کوشش در راه رفع موانع نظری و عملی این اتحاد، وظیفه مبرم همه کمونیست‌هاست. ما در راه انجام این وظیفه انقلابی به سهم خود تلاش کرده و میکنیم. رفقای اتحاد داکرگران انقلابی ایران (راه کارگر) نیز در همین راستا تلاش نموده اند و از جمله در نشریات خود نیز با ما به مباحثه پرداخته اند. در نشریه شماره ۶ رفقا مورخ در دماه ۷۰ نیز مقاله‌ای با عنوان "نقاط اتفاق و افتراق را بهتر بشناسیم" بچاپ رسیده است. در این مقاله هم رفقا با ما به پلمیک پرداخته و نکاتی را مطرح ساخته اند که بدان خواهیم پرداخت. البته رفقا در نشریه خود بحث‌ها و موضوعات متعددی را مطرح ساخته اند که بخش تکراری و پاره‌ای از آنها مسائلی بالنسبه جزئی است که پرداختن به یکایک آنها ما را از تمرکز بحث روی نکات اصلی دور و منحرف میسازد. ما ضمن استقبال از مباحثات هدفمند رفقا، در اینجا کوشش میکنیم حتی المقدور محورهای اساسی بحث رفقا را گرفته و با آن برخورد کنیم و بیادان پاسخ دهیم. این شیوه، ما را به اهدا فغان نزدیک‌تر میکند.

نخستین بحث محوری رفقا حول معیارهای وحدت اصولی کمونیست‌ها دور میزند که رفقا در این رابطه نقطه نظرات خویش را مطرح ساخته و در همان حال با دیدگاه ما نیز برخورد کرده اند و بالاخره در همین چارچوب سوالات و نکاتی را نیز مطرح ساخته اند. از جمله اینکه آیا صرفاً ششگام و تاکتیک‌های اساسی مشترک برای وحدت کمونیست‌ها کافیست؟ و یا بعبارتی وجود دیدگاههای مشترک حول اساسی ترین مفاد مبارزه و اساسی ترین تاکتیک‌ها، برای وحدت کفایت میکند؟ یا اینکه شرط دیگری که عبارت از اشتراک نظر روی اساسی ترین موضوعات اساسی است ما هم با یستی وجود داشته باشد؟ و در همین رابطه است که بخش زیادی از بحث رفقا صرفاً بین مسئله می‌شود که اثبات کند معیارهای اساسی ما برای وحدت کمونیستی یکی از شروط وحدت است. همسنگ برنامها و تاکتیک است و هیچکدام بر دیگری تقدم و یا تاخیری ندارند و الخ.

تصور ما بر آنست که بحث‌ها میان در این رابطه که در کار شماره ۲۴۹ آمده است بقدر لازم روشن باشد. اگر مباحثات ما نخواهد حالتی بخود دیگری که از آن بحث بخاطر بحث مستغفرا شود و اگر این بحث‌ها بخواد دیدگاههای ما را در قبال مسائل کل‌گرمی و اصلی صریح و روشن با زگو نماید، در آتصورات پاسخ این پرسش‌ها بوضوح در همان شماره نشریه آمده است و موضع ما در قبال آن نیز کاملاً

روشن است. با اینهمه از آنجا که رفقای اتحاد داکرگران انقلابی ایران (راه کارگر) مکرراً آنرا مطرح ساخته اند و این میتواند معنی آن باشد که هنوز اینها ماتی برای رفقا وجود ندارد، لزوماً در اینجا به با زهم توضیح میدهم و گرچه ناگزیر از تکرار یکسری مطالب هستیم، با این وجود سعی میکنیم با اختصار بدان اشاره کنیم. ما گفته ایم و با زهم میگوئیم که بدون یک‌شالوده ایدئولوژیک مشترک یعنی بدون وحدت ایدئولوژیک، هیچ بحث و صحبتی از وحدت تشکیلاتی نمی‌تواند در میان باشد. دوجریان زمانی میتوانند حول مسئله وحدت تشکیلاتی به بحث و تبادل نظر بپردازند که یک وحدت کافی بر سر مسائل ایدئولوژیک - سیاسی میان آنها وجود داشته باشد. برای امر و وحدت، این یک شرط ضرورست. هیچ جریانی کمونیستی بمنظور وحدت تشکیلاتی با یک جریانی که هنوز بر سر مسائل ایدئولوژیک با آن وحدت نظر ندارد وقت خود را تلف نمیکند و فی‌المثل پیرامون مسائل زمانی و اصول تشکیلاتی با وی به بحث و مباحثه نمی‌پردازد. بحث و تبادل نظر حول اصول تشکیلاتی، حول اصول حاکم بر یک تشکیلات زمانی مطرح است که موانع ایدئولوژیک سیاسی برای ایجاد این تشکیلات واحد در میان نباشد و یا از میان برداشته شده باشد. یعنی مقدم بر هر چیز یک‌شالوده ایدئولوژیک - سیاسی مشترک که خود را در خطوط اساسی برنامها و تاکتیک‌های اساسی متبلور میسازد میان آنها وجود داشته باشد. وحدت ایدئولوژیک - سیاسی یا وحدت نظر حول خطوط اساسی برنامها و تاکتیک‌های اساسی اگر چه یک شرط ضروری برای وحدت به شمار می‌رود ولی هنوز برای وحدت حزبی و تمرکز کار حزبی کافی نیست. برای تمرکز کار حزبی وحدت سازمانی (تشکیلاتی) هم لازم است. اما وحدت سازمانی بدون وجود آئین نامه و اساسنامه و بدون اشتراک نظر حول اساسی ترین مفاد آن امکان پذیر نیست. این فشرده و جوهر نظر ما است که در کار شماره ۲۴۹ نیز آمده است و هیچ نقطه ایها می‌هم در آن دیده نمی‌شود. همانطور که ملاحظه می‌کنید ما، هم اشتراک نظر حول اساسی ترین خطوط برنامهای هم اشتراک نظر حول تاکتیک‌های اساسی و هم اشتراک نظر حول خطوط اساسی اساسی برنامها را بعنوان شروط و ملزومات وحدت نام برده ایم. این به چه معناست؟ این بمعنای آن است که چنانچه اشتراک نظر حتی بر سربسی از موارد فوق هم وجود نداشته باشد وحدتی صورت نمی‌گیرد و نیایستی بگیرد. رفقا ظاهراً روی تاکتیکات ما نسبت به مسائل برنامها و تاکتیک‌های اساسی مسائلی ندارند اما اینطور وانمود کرده اند که ما به شرط آخری یعنی توافق حول خطوط اساسی اساسی اهمیت نمی‌دهیم و یا کم اهمیت میدهم و آنرا یک مساله ثانویه تلقی می‌کنیم و الی آخر. در مورد اینکه به مسائل اساسی ما با یستی اهمیت دارد، در این هیچ تردیدی نیست و اینکه به چه میزان با یستی بدان اهمیت دارد، این نیز از بحث‌های ما کلاً روشن است. وقتی که گفته میشود بدون وحدت نظر حول اساسی ترین مفاد اساسی ما وحدت تشکیلاتی امکان پذیر نیست، این به چه معناست؟ این دقیقاً بمعنای آن است که وحدت بر سر اصول اساسی اساسی نیز یکی از شروط وحدت است هر چند که این شرط، بدنیا ل شرط ضروری دیگری که وحدت ایدئولوژیک باشد مطرح شده باشد. این بمعنای آن است که ما دامه درک مشترکی از اصول محوری تشکیلاتی وجود نداشته باشد نمی‌تواند وحدتی یا بگیرد و نیایستی یا بگیرد و اگر بدون تأمین این شرط وحدت شود، چنین وحدتی، غیراً اصولی و بسیا رشکند است و در نخستین گام‌های عملی و فعلی ما را از اشتراک نظر فبرخواهند داشت. همانطور که فقدان درک واحدی محوری بر سر اصول اساسی ما نوع وحدت و تشکیلات مجزا از هم است، خیلی روشن است که وجود دو درک اساسی متفاوت و تا بین اصول در یک تشکیلات و احداثی که در آن به تجزیه و تشعب می‌کشد. بنا بر این روشن است که چنانچه درک‌های متفاوتی از اصول بنیادین تشکیلاتی میان دوجریان وجود داشته باشد آن دوجریان را به ضرب نخ و سوزن نمی‌توان بهم "دوخت"!



ما رکیسیم علنی ما وسوسیا لدمکراتها گردید . ما درمسا ثلثا کتیک با اپورتو -
نیمسما رزه میگردیم و اختلاف نظریا رفیق کریچفسکیو آکیمف در اینمسا ثلیکسه
دارای اهمیت کمتری بودند طبیعتا فقط جنبه موقتی داشت و با هیچگونه
تشکیلاتی جداگانه همراه نبودا کنون ما با بیدریا پورتونیسیم ما رتف آکسلرود
درمسا ثلثا زمانی ، که البته ازمسا ثلثی ما مه وتا کتیک اهمیت ساسی کمتری
دارد ولی درحال حاضر درپیش صحنه حیات حزبی ما خودمانی میکند قنا "آیم"
[یکگام به پیش دوگام به پس] ازاین جملات خوبی روشن میشود که برای
فعالیت و مبارزه مشترک حزبی کدما معیارها مقدم دارای اهمیت ساسی
بیشتر و کدما میکند برای اهمیت ساسی کمتری است . اما بنظر میرسد که رفقا در
بحثهای خود این موضوع را نادیده گرفته اند و بعبارتی شکل و مضمون را در
ردیف هم قرار داده اند . در همین رابطه است که از ما هم سوال میکنند که چرا
"علی رغم مرحله بندی عقایدی خود عکس آن عمل کرده " آیم و بحثهای وحدت را
هم در رابطه با شورایی عالی وهم در رابطه با رفقای اتحاد دگرا اینهمزمان پیش
برده ایم و آلی آخر وظایف خواسته اند از اینجاست قضا را هم آشکار کنند حال
آنکه چنین نیست . در رابطه با شورایی عالی یا بیدگوتیم که اینرفقا از اواخر سال ۶۶
به بعد برنا مه رسمی و مصوب عالی ترین ارگان تشکیلاتی خود را منتشر ساخته اند .
از مقایسه این برنا مه و برنا مه ما خوبی معلوم میشود که روی ساسی ترین نکات
برنا مه ای وتا کتیک اشتراک نظر وجود دارد و تفاوتها مربوطه ، تفاوتها
قابل تحمل درون یک حزب است . بنا براین هر آینه ما بحثهای وحدت را
همزمان حول برنا مه و ساسنا مه هم پیش میردیم مرتب هیچ خلائی نشده بود .
یم این اول . دوم اینکه با این وجود طرفین توافق داشته ایم که نخست روی تدقیق
برنا مه و بعد روی ساسنا مه به بحث و توافق نظر بپردازیم و همین شیوه را هم بکار
بستیم و سوم آنکه هر کس میتوانست هر لحظه در بولتنها حثا " به پیش"
پیروان محورهای تعیین شده مورد توافق بحث بپردازد . در رابطه با رفقای
اتحاد دگرا اینجاست که این (راه کارگر) نیز همانطور که قبلا هم گفته ایم ،
زمانی که دیدیم رفقا در عرصه برنا مه وتا کتیک با جناح دفتر ساسی مرزبندی
کرده و از آنها فاصله گرفته اند ، زمانی که رفقا چارچوبهای فکری خویش را بخشا
عنوان نموده و یک خط مشی ما رکیستی پیشه کردند ، رفقا را متحد حزبی خویش
شمردند و گفتیم که " علی رغم پاره ای ابهامات موجود در برخی زمواع " رفقا ، در
" خطوط ساسی و کلی برنا مه ای و مشی تا کتیک وجوه اشتراک زیادی با ما
دارند " . بنا براین نظریا ، هم وجوه اشتراک زیادی روی خطوط ساسی برنامه
وتا کتیک وجود داشت و هم مواضع رفقا حالمی پاره ای ابهامات بود که میبایستی
برای روشن شدن آن به بحث و توافق نظر بپردازد خصوصا آنکه رفقا برنا مه ای هم
که مصوب عالی ترین ارگان تشکیلاتی شان با شدندا شدند . پیشنها دما این بود
که نخست روی ساسنا مه وتا کتیک بحث کنیم ، اما در عین حال ساسنا مه
مشکلات تشکیلاتی که رفقا بخصوص در رابطه با جناح دفتر ساسی راه کارگر
داشتند ، برای ما نیز قابل درک بود . رفقا بخصوص از این زاویه به برنا مه
ما و صراحتا شدتد که نخست روی ما حثا ساسنا مه ای بحث شود تا بقول خودشان
" چراغ سبز و آلیه " را در این زمینه مشاهده کنند . از اینرو ما نیز صراحتا نکریم
که ابتدا روی کدما مقوله بحث شود و بحثهای خود را همزمان در زمینه برنا مه و
سنا مه پیش بپردازیم . اما یک نکته ای که رفقا میبایستی در نظر بگیرند اینست
که بحث کرد روی ساسنا مه وتا کتیک و سنا مه یک چیز است و ساسنا مه عملی
شدن وحدت تشکیلاتی یک چیز دیگر . بحث پیروان ساسنا مه و لو بحث
نخست فیما بین ما هم بوده باشد و روی آن اشتراک نظر کاملی هم وجود داشته
باشد معنی اتحاد دما نیست . وحدت حزبی ما زمانی میسر است که همه ملزومات
آن فرا هم باشد و قبیل زهر چیز یک وحدت کافیه بر سر ساسی ترین ساسنا مه
وتا کتیک ما زمانا مین شده باشد . گیریم که بحث حول آن حتی بحث دوم باشد .
بدیهی است که هر قدر توافقا اشتراک نظرهای بیشتری حول مقولات
ایدئولوژیک - ساسی وجود داشته باشد ، پیروان دستپای بی به شرط ضروری

تا اینجا ای مساله بنظر نمی رسد که تفاوتی میان دیدگاه ما و بنظر رفقا
وجود داشته باشد . اما اینکه کدما میکند از این معیارها مقدم است ، کدما میکند
اهمیت ساسی بیشتری و کدما میکند اهمیت ساسی کمتری دارد ؟ در اینمورد
است که تفاوتها میان دیدگاه ما و رفقا فقط چشم می خورد در چند نکته تفاوتها
در این حدودی نفسه به اصل مساله خدشه ای وارد نمی کند . در دیدگاه ما نسبت
به مساله وحدت موضوعات ایدئولوژیک - ساسی از درجه اهمیت بیشتری بر
خوردار است . این طرز تلقی از مساله وحدت را البته ما از خودمانا بدعا نکرده
ایم . این شیوه منطبق بر متد علمی است که بر مضمون فعالیت تا کتیک بیشتری دارد
هر چند که اهمیت شکل را نیز از نظر دور نمیدارد . در اینمورد ناچاریم توضیح
بیشتری بدهیم .

کمونیستها اهداف و آرمانهای مشترکی دارند و آنرا در برنا مه
خویشا علام میدارند . برنا مه ، فشرده مضمون فعالیت و اهداف کمونیستها را
منعکس میسازد . برنا مه همین مضمون فعالیت و اهداف مشترک است که
کمونیستها گرد هم جمع میشوند . آنها برای دستیابی به اهداف و آرمانهای
انقلابی خویش دست به مبارزه میزنند ، تشکیلات معینی برپا داشته و مناسبات
ویژه ای هم میان خویش برقرار میسازند . نخست مضمون هست که کمونیستها را
به هم نزدیک میکند و همین مضمون هست که توسط شکل مشخص زمانی با یستی
پیش برده شود . سازمان حزبی در واقع ظرفی است برای آنکه مضمون را متحقق
سازد . هر چند که مضمون و شکل بر رویهم تاثیر متقابل دارند و هر چند که شکل در جایگاه
خود مهم و گاه حتی بسیار مهم است ، اما مگر و ضح نیست آنچه که اهمیت
بیشتری دارد و نهایتا تعیین کننده است مضمون است ؟ مگر و ضح نیست مادامه
بر سر مضمون در کوا حدی وجود نداشته باشد شکل هنوز جایگاه خود را نیافته
است ؟ مگر و ضح نیست که شکله تبع مضمون است که اهمیت خود را آشکار
میسازد ؟ روشن است که شکل و مضمون بی ارتباط با یکدیگر نیستند .
ما رکیستی - لنینیستی از حزب پرولتاریائی و مناسبات مربوطه ، بسندون
ما رکیسیم - لنینیسم قابل تصور نیست . مثلا جریانی که برنا مه اش انقلاب
اجتماعی نیا شد ، هدفش سازماندهی پرولتاریا برای کسب قدرت ساسی
نیا شد و مناسبات مثلا لیا بمیان کشیدن بیکرشته مطالبات مشخص و وعده نتایج
ملموس آن صرفا در چارچوب مبارزه اقتصادی فعالیت نما ید و یا لاخره مضمون
فعالیتشان محدود به مبارزه خود بخودی و کونومیستی طبقه کارگر فراتر نرود
چنین جریانی ، آنچنان نیا می بیند که برای ایجاد یک سازمان مستحکم
و متمرکز و پویا رجا از انقلابیون تلاش ورزد . هر جریانی که از یک خط مشی اپور-
تونستی پیروی میکند ، بلاشک پورتونیسیم خویش را به مسانل سازمانی هم
تسری میدهد . مضمون فعالیت شکل مناسبات خویش را هم میجوید و آن جفت و
جور میشود . کسیکه حامل یک دیدگاه لیبیرالیستی در زمینه برنا مه وتا کتیک است ،
در زمینه ساسنا مه زمانی نیز طرفدار لیبیرالیسم ، مختاریت و امثال آن از کار در
میآید و نمی تواند پای سدا ریک تشکیلات متمرکز و منضبط باشد . عکس این مساله
نیز صادق است . بدین معنی که جریانی که حامل یک دیدگاه لیبیرالی (و یسا
دیدگاه بوروکراتیک) در زمینه ساسنا مه تشکیلاتیست ، در زمینه ساسنا مه ای
نیز از آن مبرا نیست . این یک ارتباط دوجانبه است هر چند که در ظاهر امر و
یا تحت شرایطی چنین ارتباطی روشن نیا شد و یا بقدر کافی روشن نیا شد . این
مساله نه فقط در مورد احزاب و سازمانهای مجزا از هم صدق میکند ، بلکه همچنین
در مورد گرایشهای موجود در درون یک حزب نیز صدق دارد . اما در هر حال
نکته ای را که نیا بدید از نظر دورداشت اینست که مضمون شکل را تعیین میکند و از
همینجاست که موضوعات مهم برنا مه ای وتا کتیکهای ساسی اهمیت
بیشتری پیدا میکنند . بی سبب نیست که لنین در رابطه با درجه اهمیت این
موضوعات در مجموع مبارزات درون حزبی چنین مینویسد : " ما درمسا ثلثا ساسی
جهان بینی خود یعنی درمسا ثلثی ما با اپورتونیسیم مبارزه کرده ایم و اختلاف
نظر کامل در هدفهای ناگزیر منجر به جدا گشتن قطعی لیبیرالها ی فاسدکننده

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

با شد و لو آنکه بر سر مسائل ما هم با آن توافق نظر داشته باشد، هر گونه تلاش در راستای وحدت از "بیهوده" هم بیهوده تر است؟ بنا بر این تکرار می‌کنیم که بحث ما بین نیست که مسائل ما هم ای غیر مهم اند، برای وحدت حزبی اشتراک نظر حول مسائل ما هم ای بسیار مهم و بیگانه شرط ضروریست، ما از آنهم ضرورتی را از آنهم مهمتر اشتراک نظر حول مسائل ای دئولوژیک - سیاسی است.

موضوع دیگری که رفقا در ادامه مقاله خود مطرح کرده اند بر میگردد به مکانیزم‌های ضروری مبارزه ای دئولوژیک علنی. رفقا چنین ظاهراً کرده اند که نظر رسمی ما در این مورد نا روشن است. در این مورد نیز باید بگوئیم که ما در پلمیک‌های خود با رفقا موضع خویش را به روشنی بیان کرده ایم و در کار شماره ۲۴۹ نیز تقریباً به تفصیل پیرامون آن توضیح داده ایم. عصاره نظر ما همان چیزی است که در مسائل ما زمان آمده است. در مسائل ما زمان ما مبارزه ای دئولوژیک علنی و درونی بمثابه یکی از ابزارهای تحقق دموکراسی درون تشکیلاتی اعلام شده و بولتن‌های بحث‌های درونی و بیرونی برای انعکاس نظرات اعضا در نظر گرفته شده است. نه بر نامه و نه مسائل ما جای تفصیل و توضیح نیست. بندهای برنامه ما و مسائل ما را البته میتوان با زکریا پیرامون آن توضیح داد. کاری که ما هم در مورد برنامه و هم در مورد مسائل ما انجام داده ایم و همان مضامین مندرج در برنامه ما و مسائل ما را از طریق ارگان رسمی ما زمان باز کرده و پیرامون آن به تفصیل سخن گفته ایم. این مسائل ما قاعدتاً مباحثی هستند که فی‌روشن میبود و در قفا از توضیحات اضافی پیرامون اختیارات رهبری و رابطه آن با مصوبات عالی‌ترین نشست‌ها زمانی نیازی ساخت. حال پس از این توضیحات باید دید که محوری‌ترین اصولی که کمونیست‌های ایران میتوانند بر آن پایه به فعالیت مبارزاتی مشترکی پیدا کنند؟ عبارت دیگر اساسی‌ترین خطوط برنامه و تاکتیک و بنیادین‌ترین اصول ما هم ای بطور مشخص شامل چه بندهایی میشوند. اساسی‌ترین مسائل اعتقادی کمونیست‌ها چیزی جز جوهر ما رکیسیم - لنینیسم نیست. این اصول جدا از جوهر برنامه کمونیست‌ها از زمانی که ما رگس وانگلس ما نیفتست حزب کمونیست را تدوین نمودند تا بعدها که لنین در اساس حزب بلشویک برنامه و مسائل ما هم ای حزب بلشویک را فرموله کردند می‌باشد. از نظر تشکیلات ما این مباحثی که اصلی‌ترین اصول اعتقادی ما را در زمینه ای دئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی تشکیل میدهند در عین حال لخط و مرزهای صریح و روشن میان ما رکیسیم - لنینیست‌ها و اپورتونیست‌های رنگارنگ ترسیم میکنند و با لآخره مباحثی اساسی وحدت‌شمرده میشود و بقرار زیرند:

- ۱- اعتقاد به ضرورت دیکتاتور پرولتاریا بعنوان یک اصل اساسی برنامه ای.
 - ۲- اعتقاد به الغاء مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی.
 - ۳- اعتقاد به لنینیسم بمثابه ما رکیسیم عصر حاضر و اینکه عصر کنونی عصر انقلابی پرولتاریا نیست.
 - ۴- پذیرش این مساله که وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا ایران سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک (جمهوری دمکراتیک خلق) است و این موضوع که برای پیروزی انقلاب هر مونی پرولتاریا امری ضروریست.
 - ۵- اعتقاد به ساختار لیبرال دموکراتیک بعنوان اصل اساسی حاکم بر تشکیلات کمونیستی و پذیرش این اصل که پرولتاریا بدون یک تشکیلات کمونیستی، بدون یک حزب واحد نمیتواند مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را از زمان ندهی رهبری نماید نمی‌تواند پیروزی قطعی برسد.
- اینهاست پرنسپ‌های برنامه ای و مسائل ما هم ای ما، یعنی مباحث وحدت‌حزبی ما.



وحدت کوتاه تر و سهل‌تر است و برداشتن گام عملی جهت وحدت تشکیلاتی نزدیک تر. بنا بر این هیچیک از این مسائل از درجه اهمیت و ضرورت وجودش لوده‌های مشترک ای دئولوژیک - سیاسی نمیکند و نگاه است و بحث ما در این زمینه نیز به یک بحث بدون نگاه است و به یک بحث قدیمی است که دیگر بدرشا بیط امروز نخورد. اگر کسی بخواهد فعلی‌تاً نقاب‌های مشترکی را با یک جریان دیگر آغا زکند و با آن متحد شود، برای آنکه دو جریان واقعاً متحد شوند و پیش از آنکه متحد شوند باید ببینند چه اختلافاتی با هم دارند، باید بدانند چه نیروهای سرکار دارند و طرفین چه برنامه‌ها، اهداف و روش‌های دارند و این متدا ز نظر ما هنوز بقوت خود باقیست. رفقا در نشریه خود مطرح نموده اند "همه گروه‌ها و سازمان‌ها هویت مشخص سیاسی، ای دئولوژیک و حتی مسائل ما هم ای دارند، هویت سیاسی ای دئولوژیک آنها سابقه گذشته ای دارند... و از اینجا تلویحاً خواسته اند چنین نتیجه بگیرند که دیگر نیازی به بحث حول این هویت سیاسی ای دئولوژیک نیست و می‌توانست روی مسائل ما هم ای و تشکیلاتی بحث نمود، مساله ای که برخلاف مورد اول یعنی برنامه و تاکتیک، در سطح جنبش مورد کم توجهی بوده است. اینکه در جنبش چپ ایران حول مقوله برنامه و تاکتیک بحث‌ها و پلمیک‌های بیشتری نسبت به مسائل ما هم ای انجام شده است، این حقیقتی است، حقیقتی که در عین حال خود گویای اهمیت درجه اول این مقولات است. اینکه چرا به مسائل ما هم ای کمتر پرداخته شده است و امروز بیشتر بدان پرداخته میشود، این نیز بر میگردد به مجموعه شرایطی که جنبش چپ ایران از سرگذرانده است، بر میگردد به مسائل و مشکلاتی که هر یک از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی در زمینه مسائل درونی داشته‌اند، بر میگردد به تحولات هر یک نسبت به دریا فت‌های خود از این مقولات، بر میگردد به تغییر و تحولات در عرصه بین‌المللی و غیره و غیره. اما این‌ها نیز نه‌تنها فی‌ضرورت وحدت‌نظر روی شالوده‌های ای دئولوژیک - سیاسی است و نه بویژه از درجه اهمیت آن میکاهد. اتفاقاً در جریان همین تغییر و تحولات است که ناظر بر سیاسی از چرخش‌ها هستیم و خواهیم بود. چه بسا افرا دویا جریانی که علی‌رغم "سابقه گذشته" خویش در بطن این تحولات دچار تزلزل و بی‌ثباتی شده و گاه حتی یکصد و هشتاد درجه هم چرخیده‌اند. رفقا از همه گروه‌های سیاسی که هویت ای دئولوژیک - سیاسی و حتی مسائل ما هم ای دارند صحبت کرده‌اند. همه گروه‌های سیاسی فعلی‌کنار. همین سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را در نظر بگیریم. آیا رفقا واقعاً معتقدند هم‌کنون این جریان هویت ای دئولوژیک - سیاسی معینی دارد؟ و اگر در این هویت چیست؟ رفقا مینویسند "گرایشی همچون راه کارگر جناح دفت‌سیاسی که بر درک ساختار لیبرال بوروکراتیک، صراحتی و رز و آنرا جزوا اعتقاد خود میخوانند و برای ثبات درستی آن زهر و سیله‌های، زسکوب و اخراج و افترا... استفا ده میکنند و حتی با آشکار شدن هر چه بیشتر مسائل حاضر، ذره‌ای انتقاد علنی بخود نیست، کاملاً مشخص است که بر سر درک خود مسائل ما هم ای و مباحثی ایستا ده است. در چنان حالتی هر گونه تلاش در راستای وحدت از نظر هر جریانی که با وی بر سر مسائل برنامه ای اتفاق نظر داشته باشد لیکن حاکم گرایش ساختار لیبرال دموکراتیک باشد از ابتدا بیهوده و غیر ضروریست" [اتحاد کارگران - شماره ۶] رفقا از این طریق میخواهند روی اهمیت مسائل ما هم ای انگشت بگذارند و این درست است. اما فرض کنیم (فرض محال که محال نیست) همین "گرایش" درک خود را از ساختار لیبرال دموکراتیک اصلاح کند و آنطور که رفقا نوشته اند نسبت به اخراج‌ها و غیره از خود علناً انتقاد کند و خلاصه درک رفقا را از مسائل ما هم ای بپذیرد ولی در عوض دیکتاتور پرولتاریا را از برنامه حذف کند، بسا ما رکیسیم - لنینیسم و داع کند، جمهوری دمکراتیک خلق را کنار نهد، در هم شکستن ماشین دولتی را فراموش سازد، حکومت شورائی را به طاقت‌نسیان بسیاری و خلاصه رسماً یک خط مشی تمام عیار لیبرالی پیشه کند، در آن صورت مساله وحدت با این "گرایش" به چه صورت در می‌آید؟ مگر روشن نیست که "در چنان حالتی" از سوی هر جریانی که در عرصه مسائل فوق‌عینی موضوعات مهم برنامه ای و تاکتیک‌های سیاسی با آن اختلاف داشته باشد و حاکم یک خط مشی انقلابی



سوسیالیست‌های دروغین ماهیت خود را برملا میکنند

سوسیالیستهای بدلی رنگا رنگ یکی پس از دیگری ماهیت واقعی خود را برملا می‌سازند. جریانات طیف نوده ای - اکثریتی که سالها به زیر پرچمی دروغین، وظیفه ای جز فریب طبقه کارگر و رسالتی جز منحرف ساختن جنبش پرولتاریائی از مسیر انقلابی نداشتند، اکنون دیگر مدتی است که حتی دست از ادعاهای ظاهری خود برداشته و آشکارا مارکسیسم - لنینیسم را تخطئه میکنند. پس از این جریانات اکنون نوبت به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) رسیده است. سازمانی که طی تمام دوران حیاتش مظهر متناقض تصدیق لفظی مارکسیسم - لنینیسم و نفی آن در عمل بوده است، و واضع را برای فائق آمدن بر این تناقض، با کنار گذاشتن مارکسیسم - لنینیسم و نفی آن، مساعدا یافته است.

بولتن مباحثات این سازمان در چندین شماره اخیر آن نشان میدهد که هم اکنون دوگرایش، یکی بشکل صریح و آشکار و دیگری پوشیده و فریبکارانه، تلاش خود را بر نفی مارکسیسم - لنینیسم و نفی ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی قرا کرده اند. البته با این واقعیت نیز یابا اشاره کرده که گرایش ضعیف دیگری هم در این مباحثات دیده می‌شود که در وجه عمده نظرات خود، به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب اجتماعی برخاسته است، اما عجلان مسئله مورد بحث در این نوشته گرایش تسلط این سازمان نشان دادن این حقیقت است که چگونه دو گرایش اصلی، بر غم عبارت پردازیهای شبه مارکسیستی گرایش سائتریست و تلاشی که این گرایش برای متمایز نشان دادن خود از دیگری کرده است، در چارچوب یک خط مایه و وحدتی قرار دارند و چگونه هر دو این گرایشات، انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را رد می‌کنند. مروری بر نوشته‌های نمایندگان اصلی این دو گرایش حقیقت امر آشکار می‌سازد.

گرایشی که صریح و آشکار، ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را نفی می‌کند در مقاله ای تحت عنوان "کدام راه به سوسیالیسم می‌انجامد؟" امضاء آلپاری مباحث خود را با این توجیه تراشی تنور یک آغاز می‌کند که "مهمترین درسی که از روند فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم میتوان آموخت ورا هنمای عمل قرار داد این است که تزامنا نپذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام نمائیم." پس از آنکه "مکان پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مردود اعلام" گردید، نویسنده می‌پرسد که حالبا دیدید "آیا چشم اندازی برای انقلابات پی‌درپی در چندین کشور که بتواتر مدخله محاصره سرمایه داری را درهم شکند" وجود دارد یا نه؟ و در پاسخ به این سؤال "چشم انداز" را نیز انکار می‌کند و می‌نویسد: "هم بدلیل عدم وقوع انقلابات پی‌درپی در چندین کشور پیشرفته سرمایه داری و هم بدلیل وقوع انقلابات در کشورهای که حتی به مفهوم مجرد نیز قادر به گردآوری تمام عناصر سوسیالیسم نیستند، چشم انداز نزدیک و محتتمل برای درگیری انقلاب جهانی سوسیالیستی وجود ندارد." علت این مسئله نیز جانب نویسنده بصورت یک حکم، در یک جمله بیان میگردد. "احدا قتل پس از عبور سرمایه داری از بحرانهای که به دو جنگ جهانی منجر گردید، چنین امکانی از میان رفته است."

تا اینجا، نویسنده مقاله، برای رد انقلاب اجتماعی، اول مسئله "امکان پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام" می‌کند. ثانیا - امکان بروز انقلاب در چندین کشور را پیشرفته ترین کشورها انکار می‌کند. ثالثا همه این نتیجه گیریها بر این فرض استوار می‌سازد که خود جامعه سرمایه داری تحولاتی را پسگردا نده است. هر چند که توضیحی در مورد کم و کیف این تحولات نمیدهد.

تقریبا در همین محدوده افرا دیگری از این گرایش نظیر آهنگر و جلال و غیره به اظهار نظر پرداخته و مقالاتی در ضرورت انقلاب اجتماعی و نفی چشم انداز آن منتشر ساخته اند. اما چکیده نظرات آنها در اساس خود همان است که آلپاری به آنها اشاره میکند. لذا برای شناخت نظرات این جریان، دیگر ضرورتی به وارد شدن در مباحث دیگران نیست. آلپاری تمام اعتقادات نظری

این گرایش را با صراحت بیان کرده است. اکنون مسائلی را که وی مطرح میکند، دقیق تر مورد بررسی قرار میدهم. برای وارد شدن در این بحث با یاد زقطه - ای آغاز کنیم که نویسنده مقاله تمام مبنای نظری خود را بر آن قرار داده و احکام خود را از آن نتیجه گیری کرده است. ادعای نویسنده این است که "پس از عبور سرمایه داری از بحرانهایی که به دو جنگ جهانی منجر گردید" مسئله انقلاب جهانی پرولتاریائی منتفی است. اینکه سرمایه داری چه تحولاتی را پسگردا نده که مسئله انقلاب جهانی را منتفی ساخته، مسئله ایست که در نوشته‌های این گرایش مسکوت می‌ماند. نویسنده مقاله "کدام راه..." نه توضیحی در این مورد ارائه میدهد و نه اساسا وارد بحث آن میشود، بلکه صرفا حکم فوق الذکر را در همان جمله کوتاه ارائه میدهد. اما هر انسان اندک آگاهی بغور بیتواند در درک کننده "تحولات" مورد نظر نویسنده با یاد ز نمونه تحولاتی باشد که در آنها تضادها تخفیف یافته و امپریالیسم و تضادها پیش از میان رفته اند.

براستی از آنجائی که نویسنده، تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد نظرش را توضیح نمیدهد، بدشواری میتوان دریافت که آیا این تحولات از نوع ادعائی برنشتینی است، یا از نوع اولترا امپریالیسم کاوتسکی و یا انواع دیگری از نوع تحولات ادعائی او و کمونیسم و پیروان سوسیالیسم دمکراتیک. اما از احکامی که نویسنده صادر میکند میتوان دریافت که وی این واقعیت را که نظام سرمایه داری در مرحله تکامل امپریالیستی خود قرار دارد و بعزت رشد و حدت بی سابقه تضادها در این مرحله، امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است، انکار میکند. چرا که بر پایه این انکار است که وی میتواند احکام خود را در مورد نفی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، و نفی ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی بعنوان امری مبرم در مقیاس جهانی صادر کند. اما با دیدگفت که نویسنده احکام خود را بر فرضیاتی مبتنی ساخته که همانند بنیادی پوشالی در برابر واقعیت موجود فرو می‌ریزد. چه کسی میتواند در برابر واقعیتهای جهان معاصر، امپریالیسم و تضادها پیش را انکار کند؟ چه کسی قادر است بر واقعیت سلطه انحصار و تضادهای آن درجهائی که مادر آن زندگی میکنیم سرپوش بگذارد؟ البته مدافعیین و توجیه گران نظام سرمایه داری مجازند به ستایش از این نظام بپردازند، اما کسی نمیتواند این واقعیت را انکار کند که امروزه در اواخر قرن بیستم، نظام سرمایه داری دارای همان اصلی ترین خصوصیات است که در آغاز قرن داشت. در یک کلام دارای همان خصوصیات و ویژگیهای مرحله امپریالیسم در تکامل سرمایه داریست.

اپورتونیستها از دگرگونی نظام سرمایه داری و تحولات آن سخن میگویند، اما با نظری مختصر به واقعیت موجود میتوان آشکارا خصوصیات همان مرحله ای را دید که مدافعیین نظام سرمایه داری انکارش میکنند.

چه کسی میتواند این حقیقت را انکار کند که امروزه در اواخر قرن بیستم همچون اوائل این قرن انحصارا تا امپریالیستی فرما نرویان واقعی جهانند؟ مگر جز این است که هم اکنون تمرکز سرمایه و تولید در هر کشور پیشرفته سرمایه داری در مقیاس جهانی بچنان مرحله ای رسیده است که چندتائی انحصار فوق العاده بر قدرت تمامی اقوام در تحت کنترل خود گرفته و بر سر نوشت و مقدرات میلیونها انسان حاکم اند؟ به هر کشور سرمایه داری پیشرفته که میخواهید نظرا فکند و ببینید که در هر رشته صنعتی، بانکی، تجاری و دیگر رشته‌های خدماتی چند انحصار حاکمیت مطلق دارند. به با زار جهانی نگاه کنید و ببینید که در نهایت چند صد انحصار بین المللی قدرتمند صنعتی، بانکی و تجاری بنا موسسات فراملیتی تقریبا تمام اقوام دجانی را تحت کنترل خود گرفته اند. صاحبان این موسسات انحصاری چه کسانی هستند؟ تعداد قلیلی افراد که ما حبان سرمایه مالی اند، سالهای مدیدی است که از تولید به طور کلی جدا شده و بعنوان یک قشر نزول خوار واقعی! ز قبل سرمایه مالی سود

اکنون نیز مبارزه میان امپریالیسم آمریکا، ژاپن و سایر مشترک برای تجدید تقسیم یا زارها شدت میگیرد و تضادهای قطبهای امپریالیستی تشدید میشود.

آیا دگرگونی و تحولات داعی پورتونیستها همین است؟
واقعیت این است که تمام مفاکتهای موجودگواهی است بر این حقیقت که عصر انحصار روسیادت سرمایه مالی نضج یافته ترین مرحله در تکامل سرمایه - داری، گنبدیدگی و تضادهای آنست. این عصریست که سرمایه داری در آستانه سقوط قرار گرفته است و انحصار مرحله انتقال به سوسیالیسم است.

همه شواهد موجود بیا نگرایی و واقعیت اندک در این دوران، برخلاف ادعای پورتونیستها، تضادهای نظام سرمایه داری بنهایت حدت خود رسیده، همه شرایط عینی لازم برای انقلاب اجتماعی در مقیاس جهانی فراهم گشته است و عصر انقلابی اجتماعی آغاز گشته است.

اما نویسنده مقاله "کدام راه...." صرفا با این حکم که "پس از عبور سرمایه داری از بحرانهای که به دو جنگ جهانی منجر گردید" مکان و چشم انداز انقلاب جهانی از میان رفته است، همه واقعیتها را جهان کنونی را نادیده میگیرد و دو حکم بر نفی انقلاب اجتماعی میدهد. البته واقعیت سرسخت تر از آن هستند که بسادگی بتوان آنها را انکار نمود. از این رووی در ادامه نوشته خود در پاسخ به این سوال که "آیا نظام سرمایه داری پاسخگوی نیازهای تکامل جامعه بشری در حال حاضر هست یا نه؟" می نویسد: "با اعتقاد من سرمایه داری جهانی در حال حاضر نظام گنبدیده ایست که نه تنها پاسخگوی نیازهای کنونی تکامل جامعه بشری نیست بلکه مانع شکوفایی ظرفیتهای آنست که بر پایه پیشرفتهای علمی - تکنیکی ایجاد شده و میتواند بسیاری از معضلات کنونی را حل کرد." این جناب فرامیست نوپا، آنقدر گنج و ناشی است که نمی فهمد، ادعان به گنبدیدگی یک نظام، ادعان به تضادهای لاینحل این نظام و تشدید آنهاست که خود چشم انداز انقلاب اجتماعی را می کشاید. با این همه وی در آن واحد هم نظام سرمایه داری را "نظام گنبدیده" ای میداند که "پاسخگوی نیازهای کنونی تکامل جامعه بشری نیست." و "اصولا" مانع شکوفایی است و هم اینکه تخفیف تضادهای و فقدان چشم انداز انقلاب را از آن نتیجه گیری میکند. حل این تناقض را بر عهده خود نویسنده می گذاریم و به نتایج دیگری از این مرحله از تکامل سرمایه داری در ارتباط با چگونگی وقوع انقلابات می پردازیم.

واقعیتی که هم اکنون ما با آن روبرو هستیم اینست که در مرحله سلطه انحصار، تمام کشورهای جهان در یکبار از جغرافیای سرمایه، در یک سیستم واحد اقتصاد جهانی ادغام شده اند و در رابطه ای رگانیکی یکدیگر قرار گرفته اند. بدین ترتیب تمام اقتصادهای مجزا از یکدیگر، در مرحله امپریالیسم به حلقه های زنجیره یک سیستم واحد اقتصاد جهانی تبدیل شده اند. تحت چنین شرایطی دیگر نمی توان به مسئله رشد و رسیدگی شرایط عینی برای انقلاب اجتماعی از زاویه رشد شرایط در این بین آن کشور مجزا نگریست. این شرایط در کلیت نظام فراهم است. اما همانگونه که تجربه یک قرن گذشته نشان داده است بعلمت نا موزونی تکامل اقتصاد و سیاسی، انقلاب نمیتواند همزمان در تمام کشورها بوقوع بپیوندد بلکه ابتدا در یک یا چند کشوری که تناقضات سیستم در آنها بیشتر است و بعبارت دیگر ضعیف ترین و سست ترین حلقه یا حلقه های این زنجیره محسوب میشوند بوقوع می پیوندد. بر همین اساس لنین نتیجه گرفت:

"نا موزونی تکامل اقتصاد و سیاسی قانون بی چون و چرای سرمایه - داریست. از اینجاست نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها و حتی در یک کشور جدا گانه سرمایه داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمندان کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود، در مقابل بقیه جهان سرمایه داری بپا خاسته، طبقات مستمکش کشورهای دیگر را بسوی خود جلب مینماید. در این کشورها بر ضد سرمایه داران قیام برپا میکنند و در صورت لزوم حتی بر ضد طبقات

های هنگفتی بجیب می زنند و به زندگی انگل و اار خود ادامه میدهند. کسانیکه سرخود را زیر برف کرده اند و از تحولات نظام سرمایه داری سخن میگویند، پاسخ دهند که اینها چه کسانی هستند که تنها طی سال گذشته حدود نیم تریلیون دلار بعنوان سود و بهره بجیب زده اند؟ آیا موجودیت کنونی انحصارات، نقض سرمایه مالی و اشرافیت مالی در اقتصاد جهانی، به تنهایی برای نشان دادن ابطال ادعاهای توجیه گران نظام سرمایه داری از جمله نویسنده مقاله "کدام راه...." که از تحولات سرمایه داری سخن میگوید کافی نیست؟ آیا همین واقعیت بیانگر اوج گنبدیدگی و فساد سرمایه داری وحدت تضادهای آن نیست؟ به مسئله صدور سرمایه بعنوان یکی دیگر از صفات مشخصه سرمایه داری پیوسته و گنبدیده مرحله انحصار نگاه کنید و ببینید که حجم سرمایه گذارهای مستقیم خارجی قدرتها، امپریالیست چنان ابعاد خود گرفته که به سرز ۱/۵ تریلیون دلار رسیده است. به مسئله صدور سرمایه استقرار و ابعاد غارت و جپا و مردم کشورهای فقیر و تحت ستم نگاه کنید. ببینید که چه سودها و بهره های کلانی عاید اشرافیت مالی جهان و دولتهای امپریالیست میگردد.

آیا اینهمه فاکتور دیگری برای بی اعتباری نظریات پورتونیستها نیست؟ قطعاً کسی که چشمانش را بر روی واقعیتات بسته باشد، به این حقیقت ادعان خواهد کرد که برخلاف ادعای توجیه گران نظام سرمایه داری آنچه که ما هم اکنون با آن روبرو هستیم سلطه انحصار، سرمایه مالی و لیگاری مالی است. این دورانی است که اجتماعی شدن تولید به درجه تکامل خود رسیده، بورژوازی تمامها به یک طبقه از ادوا و نگل تبدیل شده و تضادهای نظام سرمایه داری من حیثا لمجموع تشدید شده اند. در این دوران تسلط انحصارات بر شدت استثماری کارگران افزوده شده است. در این دوران، فشار به عموم توده های زحمتکش مردم افزایش یافته است و در همین دوران است که در نتیجه بحرانهای همه جانبه نظام سرمایه داری میلیونها کارگری بیکار شده و هم اکنون ابعاد آن بمرز ۴۰ میلیون در پیشرفته ترین کشورهای رسیده است. پورتونیستها از تحولات سخن میگویند، اما در سراسر این قرن با گذشت هر سال شکاف میان طبقات دارا و وندار، فقر و ثروت بیشتر شده است. حتی کسی که نظریه مطبوعات رسمی بورژوازی بیندازد، میتواند اما روفا کتهای تکامل دهنده ای در مورد این شکاف ببیند. مسئله صرفا به این خلاصه نمیشود که هر سال سهم ثروتمندان از درآمد ملی نسبت به کارگران و زحمتکشان بیشتر میشود، بلکه طی سه دهه گذشته وضعیت توده های مردم در برخی از کشورهای حتی بسیار پیشرفته سرمایه داری بطور مطلق وخیم تر شده است. همه این واقعیت نمیتواند چیزی دیگری جز تشدید تضادهای تشدید تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی منجر گردد.

دوران انحصار و سلطه سرمایه مالی، تقسیم جهان به یک مشت کشور - های ثروتمند و انبوهی از کشورهای فقیر و تحت ستم را در پی داشته است. تضاد میان دو بخش پیشرفته و عقب مانده جهان سرمایه داری، تضاد میان امپریالیسم و توده های مردم کشورهای تحت سلطه و وابسته، روز بروز تشدید شده است. جزا بین هم نمیتواند باشد، وقتیکه توده های کشورهای عقب مانده در فقر و گرسنگی بی حد و حصری بسر میبرند، اما امپریالیستها و شرکای داخلی آنها سالیانه میلیاردها دلار حاصل دسترنج این توده های زحمتکش را به جیب میزنند. آیا تحولات داعی پورتونیستها همین است؟

در سراسر قرن بیستم در نتیجه سلطه انحصار و دنیا زمزم اشرافیت مالی به صدور سرمایه و کسببازارهای جدید مردم جهان مکرر شاهدمبارزه های حاد میان انحصارات و قدرتها، امپریالیستی برای سلطه اقتصاد و سیاسی بر جهان بوده اند. برغم اینکه تحت شرایط معینی از توازن قوا، بویژه در نیمه دوم قرن بیستم این مبارزات در اشکال پیچیده تری صورت گرفته و جهان میان جنگ جهانی دیگری روبرو نبود، اما بعلمت عملکرد قانون رشد نا موزون اقتصاد و سیاسی، مسئله تجدید تقسیم بازارها میان انحصارات امپریالیستی مطرح بوده است و حتی جنگهای منطقه ای بر سراسر این بازارها رخ داده است. هم



استثما رکننده ودولتهای آنان با نیروی نظامی دستباز میزنند. (درباره
شعار کشورهای متحد اروپا - لنین)

بحسب همین قانون تکامل ما موزون است که در گذشته انقلاب نه زمان
در تمام کشورها بلکه در یک و سپس چند کشور وقوع پیوست. علیرغم اینکه
پرولتاریا در این مرحله متحمل شکست شد، تغییری در این قانونمندی داده
نشده است و در آینده نیز مستقل از اینکه کسی به این قانونمندی وارد شده
یا شد یا نشده باشد، با زهم انقلاب بر طبق این قانونمندی صورت خواهد گرفت.
لذا برخلاف تصایح سفیها نه اپورتونیستها، که پرولتاریا را از کسب
قدرت منع میکنند و "ترا مکن پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را
مردود اعلام" میکنند، در هر جا که ضعیفترین حلقه است، پرولتاریا باید
بورژوازی را سرنگون کند، قدرت سیاسی را چنگ آورد و انقلاب اقتصادی را
آغاز نماید. این مسئله فقط منتج از نظریات لنین نیست که میگویی:
"پرولتاریا پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و
فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود...". بیاری پرولتاریا
یا کشورهای دیگر و تلاش برای برپائی انقلاب در بقیه کشورهای جهان
بر می خیزد، بلکه منطبق با نظرات مارکس و انگلس در تحلیل و ارزیابی از
دست آوردها و اشتباهات کمون پارسی نیز هست.

نظر مارکس بویژه در "جنگ داخلی در فرانسه" نشان میدهد که برغم
اینکه او هنوز با مرحله امپریالیسم در تکامل سرمایه داری روبرو نبود، درقبال
مسئله کمون از این ایده دفاع کرد که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی
می باستی انقلاب اقتصادی خود را برای تجدید سازماندهی سوسیالیستی
جامعه آغاز کند. مارکس علیرغم اینکه شرایط را برای پرولتاریا پارسی نا-
مساعد می دید، به پرولتاریا اندرز نمی داد که دست از انقلاب سوسیالیستی
بردارد و قدرت را به بورژوازی بسپارد بلکه بالعکس انتقادات او به کمون
بیشتر معطوف به این مسئله بود که کمون در انقلاب اقتصادی پیدا نگونه که
شایسته بود، با سرعت و قاطعیت عمل نکرد. عین همین جمع بندی را انگلس در
۱۸۸۳ در نامه ای به فان یانن ارائه میدهد و میگوید: "طبقه پیروزمند
میتواند قدرت بدست آورده جدید خود را اعمال کند. دشمنان سرمایه دار خود
را سر جای شان بنشانند و آن انقلاب اقتصادی جامعه را که بدون آن کل پیروزی
به شکست و قتل عام طبقه کارگر خواهد انجامید نند آنچه که پس از کمون رخ
دادیم مرحله اجرا در آورد. هر چند که از دیدگاه بنیادگذاران سوسیالیسم
علمی آفریننده تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه هنوز معنای پیروزی قطعی سوسیالیسم
نیست و این پیروزی قطعی مشروط به پیروزی پرولتاریا در مقیاس جهانی است،
اما آغاز انقلاب اقتصادی امری ضروری و حیاتی برای حفظ قدرت پرولتاریا
و دست آوردهای این طبقه محسوب میگردد.

اما اپورتونیستها که هنوز به مارکس و انگلس هم استناد میکنند، تمام
این آموزشها را نادیده میگیرند و چنین موعظه میکنند که پرولتاریا باید اساسا
مسئله انقلاب سوسیالیستی را کنار بگذارد و با نظارت روز موعودی بنشیند که همه
پرولتاریای جهان همزمان دست به انقلاب بزنند. این ادعا چیزی نیست مگر
یک موعظه اپورتونیستی برای دور کردن پرولتاریا از انقلاب پرولتاریائی.
یا بعکس برخلاف آنچه که اپورتونیستها موعظه میکنند، پرولتاریا باید از
تجربیات یک قرن اخیر، ضرورت هر چه بیشتر برپائی انقلاب پرولتاریائی را
بیاورد. با پیدا بین حقیقت هر چه بیشتر در کشود که بنا به قانون تکامل موزون
اقتصادی و سیاسی انقلاب ابتدا در چندین کشور وقوع می پیوندد و
طبعاً وقوع انقلاب در یک کشور بویژه هنگامی که در کشوری وقوع می پیوندد که
از حیث پیشرفت سرمایه داری در سطح پایین تری قرار دارد، ابتکار اتوینی
را برای فائق آمدن بر مشکلات می طلبد. از فرطی که اردوگاه نمیتوان به نفی
ضرورت انقلاب اجتماعی و نفی و لاپوشانی تضادهای سرمایه داری رسید، بلکه
با بدرپی یافتن راهها و روشهایی بود که از اشتباهات و احرا فات گذشته
اجتناب شود.

اما نویسنده مقاله "کدام راه...". تنها در حدموا زین کلی به نفی

انقلاب اجتماعی نمی پردا ز دلیل که در مسائل مشخص ترا انقلاب اجتماعی
پرولتاریائی، با نفی ضرورت اعمال قهر برای سرنگونی بورژوازی، نفی
دیکتاتور پرولتاریا و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، و نقض سیدیس
پارلمانتاریسم بورژوازی به نفی این انقلاب می پردا زد. بر سر همین مسائل
مشخص است که نقاط مشترک این گرایش با گرایش دیگری از این سازمان که
ظاهرا مرحله امپریالیسم در تکامل سرمایه داری و ضرورت انقلاب را بصراحت رد
نمی کند، آشکار میگردد. نخستین مسئله، رد انقلاب قهری برای سرنگونی
بورژوازی بعنوان قاعده عمومی انقلابات پرتولتری است. این هر دو گرایش است.
هر کس که اندکی با مارکسیسم - لنینیسم آشنائی داشته باشد، بخوبی
میداند که مارکس، انگلس و لنین همواره بر این مسئله تاکید داشتند که طبقه
کارگر برای اینکه بورژوازی را سرنگون کند و قدرت سیاسی را چنگ آورد، نا-

گفته زیر است به قهر انقلابی متوسل گردد.
مارکس در "فقر فلسفه" بر این واقعیت تاکید دارد که تا پیش از یافتن
طبقه اتوآگونیسم های طبقاتی، تحولات اجتماعی، بصورت تکامل انقلاب
سیاسی صورت خواهد گرفت و در آستانه هر تجدید سازماندهی کلی جامعه،
آخرین کلام علم الاجتماع همواره چنین خواهد بود. مبارزه یا مرگ، مبارزه
خونین یا نابودی.

درمانیفست حزب کمونیست نیز مارکس و انگلس بحت خود را در مورد
مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری تا نقطه ای دنیا ل میکنند که "انقلابی
آشکار در میگردد پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت
خویش را پی می افکند. " و به صراحت اعلام میدارد که وصول به اهداف کمونیستی
"تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر" میسر
است. انگلس بصراحت خاطر نشان میساخت که "انقلاب عملی است که در آن
بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ یعنی با وسایل فوق العاده یا
اتو ریته اراده خود را بر بخش دیگر تحمیل مینماید. (درباره اتو ریته انگلس)
و تا واپسین سالهای عمر خود این ایده و فادار بود که "پرولتاریا بسودن
انقلاب قهری نمیتواند قدرت سیاسی را بعنوان تنها دریچه ای که بسوی جامعه
جدید گشوده میشود، قیضه کند. (نامه به جرسون تریبر - ۱۸ دسامبر ۱۸۸۹) به
نمونه های بس متعدد دیگری از آثار مارکس و انگلس میتوان اشاره کرد که
انقلاب قهری را قاعده عمومی انقلابات پرتولتری میدانستند و بر آن تاکید
داشتند. تجربه وقوع انقلابات پرتولتری نیز مکررا بین حقیقت را اثبات نمود.
است که سرنگونی بورژوازی جزا از طریق انقلاب قهری میسر نیست. علت این
مسئله کارملاروشن است. طبقه سرمایه دار با ربحا طرح منافع طبقاتی خود
حاضر نیست قدرت را به طبقه کارگر واگذارد. بورژوازی برای اینکه بتواند
موقعیت اقتصادی و سیاسی خویش را حفظ کند، به یک دستگاه دولتی مجهز
متکی است و از طریق آن طبقه تحت ستم را در انقیاد نگاه میدارد. بورژوازی بر
پرولتاریا اجازه نمی دهد از چا رچوب نظم موجود فراتر رود و هر گاه مطالبات
پرولتاریا از نظم موجود سرمایه داری فراتر رفته است با توسل به ابزارها
سرکوب مادی مقلبله با آن برخاسته است. همه این حقایق نشان میدهد که
پرولتاریا برای سرنگون ساختن بورژوازی و کسب قدرت سیاسی لاجرم باید
بورژوازی را با قهر و جبر سرنگون سازد و مقامت آن را درهم شکند. این مسئله
یک قاعده عمومی است. اما مارکس و انگلس در دوران خود به استثنائاتی
این قاعده عمومی اشاره کرده اند مثلاً آنها اشاره داشتند که در انگلیس و آمریکا
گذار مسالمت آمیز امکان پذیر است. علت این استثناء چه بود؟ علت آن همان
گونه که لنین بعدا خاطر نشان ساخت این بود که در آن ایام در این دو کشور
دستگاه بوروکراتیک و نظامی وسیع جدا از هم وجود نداشت. از اینرو مارکس
و انگلس کسب مسالمت آمیز قدرت را در این دو کشور محتمل میدانستند. اما
روشن است که پس از ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم و تکامل همه جا
دستگاه نظامی و بوروکراتیک بدون استثناء در تمام دولتها بورژوازی، با
استثنائاتی را که مارکس و انگلس قائل بودند، دیگر موضوعیت خود را
دست داده است و در این دو کشور نیز انقلاب، قهری خواهد بود. با این هم

"در کشورها می که نهادها می دمکراتیک آنچنان جا افتاده و پایداری هستند که طبقه حاکم به آسانی نمی تواند "قوا عدلی" را بهم بزند کارگران و زحمتکشان میتوانند دستیا بی به یکا کثرت نیرومند درانتخاب تاراه دگر - گونی های ساختاری سیاسی و اجتماعی را هموار سازد." وی مدعی است که "در بسیاری از کشورهای متروپل سرمایه داری در دوره بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً در نتیجه تحولات اقتصادی - اجتماعی نهادها می دمکراتیک آنچنان نیرومند شده اند که طبقه حاکم به آسانی نمیتواند با اصطلاح "قوا عدلی" را بهم بزند. در چنین کشورها می انقلاب سوسیالیستی میتواند به شکل کما بیش مسالمت آمیز صورت بگیرد و با جرات میتوان گفت که چنین چیزی در این کشورها نه فقط ممکن بلکه محتمل است."

چه تفاوتی میان نتیجه گیری مهران و آلیا ری از یکسو و این هر دو با برنشتین و کائوتسکی بر سر نفی ضرورت انقلاب قهری برای سرنگونی بورژوازی وجود دارد؟ مطلقاً هیچ بحث برنشتین و کائوتسکی هم این نبود که انقلاب قهری بهیچوجه و تحت هیچ شرایطی لازم نیست بلکه بحث آنها هم این بود که برای "کشورهای متروپل سرمایه داری" ضروری نیست. تنها تفاوت که پیش از این اشاره کردیم، شیوه های ری را نه امثال کائوتسکی و شاکردا و مهران است که در مورد ماهیت طبقاتی دولت هم ظاهراً قلمفرسائی میکنند، اما چگونه میتوان به این حقیقت باور داشت که جمهوری دمکراتیک یا رلمان شکی از دولت بورژوازی و ابزارستم و سرکوب این طبقه برای درانقیادنگهداشتن پرولتاریاست، چگونه میتوان باور داشت که دستگانه نظامی و بوروکراتیک در جمهوری دمکراتیک یا رلمان به نهایت تکامل خود رسیده، اما پرولتاریا میتواند از طریق انتخابت و کسب اکثریت آرا عیشگلی مسالمت آمیز قدرت را قبضه کند؟ البته کائوتسکی حرفش را صریحتر می زند و در نوشته خود "دیکتاتوری پرولتاریا" میگوید امروزه دستگانه نظامی دیگر مثل گذشته از مردم جدا نیست، اما جناب مهران در این مورد سکوت میکند. بهر رو خود این واقعیت که مهران ضرورت انقلاب قهری را برای سرنگونی بورژوازی در "کشورهای متروپل" نفی میکند، نشان میدهد که بحث های او در مورد مضمون و ماهیت طبقاتی دولت صرفاً وسیله ایست برای ردگ کردن وانکار ماهیت طبقاتی دولت در عمل. مگر ممکن است کسی معتقد باشد که دولت ارگان حکمفرمای وسیله است، ابزارستم و سرکوب طبقاتی برای حراست از منافع طبقاتی است و در عین حال به حداکثر تکامل نظامی - بوروکراتیک دستگانه دولتی در عصر امپریالیسم معتقد باشد، و با اینهمه ادعا کند که در کشورها می امپریالیست، پرولتاریا میتواند بشکلی مسالمت آمیز و با کسب اکثریت آرا در پرولتاریا بورژوازی را از اریکه قدرت بیزیر بکشد؟ مطلقاً خیر! در اینجا نشان داده میشود که مهران برغم مخالفت ظاهریش با گرایش دیگر بر سر امپریالیسم و تضادها می آن، در عمل با آن گرایش هم - عقیده است و امپریالیسم را با حداکثر "صلحدوستی" و "آزادخواهی" مترادف میدانند.

اگر امپریالیسم با انحصار مشخص میشود، در روبرو بی سیاسی این انحصار طبیعتاً با دیگر ایش به قهر و ارتجاع سیاسی را نشان دهد، اما از نظر مهران که عوامفریبانه ادعا میکند به لنین هم معتقد است، امپریالیسم با گرایش به تقویت دمکراسی و آزادیخواهی و تمکین به خواسته های توده ها مشخص میگردد. همین امپریالیسمی که امروزه در هر گام برای محدود کردن حتی دمکراسی بورژوازی، برای بیرون کشیدن دست آوردهای طبقه کارگر از دست این طبقه تلاش میکند، همین امپریالیسمی که ملت های کشورها می تحت سلطه و وابسته را به بند میکشد و سرکوب میکند، همین امپریالیسمی که بخاطر منافع طبقاتی اش جنگهای ارتجاعی را می افروزد و چندی پیش بغل گوش همی - جناب مهران هزاران انسان را در یک جنگ کثیف قتل عام کرد.

همین امپریالیسم است که از دیدگاه مهران آنقدر دمکرات و آزادیخواه است که "قوا عدلی" را بهم نخواهد زد و به پرولتاریا اجازه خواهد داد که با دستیا بی به یکا کثرت نیرومند "درست مثل اکثریت با ثبات و نیرومند نوع برنشتینی، کائوتسکیستی و خروشچیفی قدرت سیاسی را قبضه کنند، این

نمیتوان انکار کرد که با زهم در آینده ممکن است استثنائاً شرایطی پیش آید که پرولتاریا می یک کشور قدرتمند مسالمت آمیز قبضه کند. مثلاً وقتی که یک کشور کوچک در محاصره چندین دولت سوسیالیستی بزرگ قرار گرفته باشد و غیره. اما بهر حال آنچه که مسلم است، بویژه در عصر امپریالیسم که دستگانه دولتی بورژوازی به حداکثر تکامل نظامی - بوروکراتیک خود رسیده و خصلت ارتجاعی بورژوازی به نهایت خود رسیده است قبضه قدرت سیاسی جز از طریق انقلاب قهری ممکن نیست. اما اپورتونیستها که تمام تلاششان معطوف به دور کردن ذهن طبقه کارگر از کسب قدرت سیاسی است، همواره یکی از اجزای نظری آنها این بوده است که انقلاب قهری را انکار کنند و به موعظه گذاشتند مسالمت - آمیز. ز به سوسیالیسم از طریق کسب آرا در پرولتاریا بردارند. همه میدانند که برنشتین معروف سرسختانه مدافع این ایده رویونیستی بود که با یک کسب قهر آمیز قدرت سیاسی را کنار گذاشت و کسب مسالمت آمیز قدرت از طریق پرولتاریا را در دستور کار قرار داد. او مدعی بود که فقط نظامی استیاداری می بایستی قهر سرنگون ساخت، اما با وجود دمکراسی یا رلمانی و حق رای عمومی توسل به انقلاب قهری لازم نیست، پرولتاریا میتواند از طریق کسب اکثریت آرا در پرولتاریا حکومت را بچنگ آورد. کائوتسکی هم هنگامی که به ارتداد دگرائید عین همین استدلال برنشتین را تکرار کرد و انقلاب قهری را فقط برای سرنگونی رژیم های استیاداری لازم دانست و به نفی انقلاب قهری در شرایط دمکراسی یا رلمان پرداخت. البته با دیدن طرف نشان ساخت که شکل کائوتسکیستی نفی انقلاب قهری خیلی ظریف و پیچیده است، در ظاهراً - آشتی ناپذیری تضادها می طبقاتی و اینکه دولت ارگان سیاسی است، نفی نمیکرد، معهداً در واقعیت امر با رد انقلاب قهری نفی میکردند. این دیدگاه همان گرایش سائرتیست راه کارگراست که "مهران" نمایندگی آن را برعهده دارد و ما بعداً خواهیم دید که کلمه به کلمه همانا استدلال کائوتسکی را تکرار میکنند.

بهر رو لنین در نقادان نظر کائوتسکی می نویسد: "از سوی دیگر تحریف "کائوتسکیستی" ما رکیسیم است که بهر تب ظریف تر انجام میگردد. از لحاظ تئوری نه این موضوع که دولت ارگان حکمفرمای طبقاتی است و نه اینکه تضادها می طبقاتی پذیرند نفی نمیکردند ولی یک چیز در نظر گرفته نمیشود و این روی آن سایه افکنده میشود و آن اینکه اگر دولت محصول آشتی ناپذیری طبقاتی است، اگر دولت نیروئی است که ما فوق جامعه قرار دارد و با جامعه پیش از پیش بیگانه میشود پس روشن است که رها می طبقه ستمدیده نه فقط بدون انقلاب قهری بلکه بدون امپریالیسم آن دستگانه قدرت دولتی نیز که طبقه حکمفرما بوجود آورده و این "بیگانه شدن" با جامعه در آن محسوس گشته محال است." (دولت و انقلاب - لنین)

رویونیستهای دوران بعدی از جمله خروشچیفیستها و حزب با اصطلاح کمونیستاروپائی، او رو کمونیستها و غیره نیز همواره تلاش کرده اند تا انقلاب قهری را بعنوان یک قاعده عام انکار کنند.

حال نوبت به "نوآوران" و "نواندیشان" مرحله جدید از جمله راه - کارگرایان رسیده است که نفی قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را از همین جا آغاز میکنند.

نویسنده مقاله "کدام راه..."، آلیا ری می نویسد:

"با توجه به جا افتادگی سنتهای دمکراتیک در کشورهای متروپل و با توجه به پیشروی نسبتاً غیر قابل بازگشت کارگران و زحمتکشان در حوزه تثبیت دمکراسی بنظر میرسد که جنبش انقلابی در کشورهای متروپل علیرغم درگیریهای حا دو قهر آمیز - اینجا و آنجا و گاه و بیگاه - عمدتاً بشکل مسالمت آمیز پیشروی خویش در جهت درهم شکستن اقتدار سرمایه داری خواهد داد."

و نماینده گرایش دیگر یعنی مهران که ظاهراً میخواهد چنین وانمود کند که با این گرایش مرز بندی دارد و حتی چند صفحه از نوشته خود را به توضیح ماهیت طبقاتی دولت اختصاص داده است، عین همین استدلال را تکرار میکند. او در مقاله ای تحت عنوان "چه نوع سوسیالیسم میخواهیم" می نویسد:



ادعاها چیزی نیست مگر دفاع شرمگینانه از بورژوازی امپریالیستی.
بقول لنین "صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری که فقط در قرن ۲۰ به نضج نهائی خود رسید، بنا بر خواص اساسی اقتصادی خود، حداقل صلحدوستی و آزا دبخواهی و حداکثر تکامل همه جانبه دستگاه نظامی است." توجه نکردن یا بین نکته هنگام بحث درباره اینکه تحول صلح آمیز یا قهری تا چه اندازه تئوپیک و محتمل است، معنایش سقوط تا مرحله متعارفی - ترین چاکران بورژوازیست."

طبیعتا وقتیکه مسئله بر سر کسب مسالمت آمیز قدرت سیاسی از طریق پارلمان باشد، مسئله درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی نیز زیر علامت سوال میروند و تصرفات ما شین در دستور کار قرار میگیرد. یعنی این حقیقت که "طبقه کارگر نمی تواند بطور ساده ما شین دولتی حاضر و آماده را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد." بلکه باید آن را درهم شکند، نفی میگردد.

آلیاری، بر سر این مسئله نیز صریح و روشن حرفهاش را میزند و میگوید نه فقط در "جوامع عقب مانده" اساسا خود جوامع ظرفیت حذف بوروکراسی را ندارند، "جوامع عقب مانده حتی بطور بالقوه نیز ظرفیت فرا تر رفتن از دولت بورژوازیست" و "سخنی از درهم شکستن آن نمیتواند در میان باشد" بلکه "در جوامع پیشرفته" نیز این امر ناممکن است. و میگوید: "بدین ترتیب درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی یعنی اولین شرط گذار به سوسیالیسم در دوره کنونی در یک کشور منفردها ممکن است. ما هنوز در دوران تدارک مقدمات عملی ساختن این امر قرار داریم و تا آنجا که به ما (جوامع عقب مانده) مربوط است در دوران پی ریزی جمهوری دمکراتیک بورژوازی سرمایه داری، "این جناب و دیگر همفکران او به همین حد نیز اکتفا نمی کنند و حکم توقفات ریخ و مبارزه طبقاتی را ما درمی نمایند. آلیاری "نداوم انقلاب سوسیالیستی" را در روسیه "پس از آشکار شدن توقفات انقلاب جهانی یک اشتباه فاجعه بار" معرفی می کند و چنین امر میفرماید که "لنین برای تصحیح کامل حرکت می باید تز دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور را نیز نقد کرده و عقب نشینی به یک جمهوری دمکراتیک را سازمان میداد." مطابق این نظر نه فقط "مارکسیست" ها یعنی انواع آلیاری باید همگام با بورژوازی پرولتاریا را از کسب قدرت و تجدید سازمان ندهی سوسیالیستی جوامع در یک یا چند کشور منع کنند تا جلو "اشتباه فاجعه بار" را بگیرند بلکه اگر پرولتاریا قصد درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را داشت همگام با بورژوازی مقابله با پرولتاریا بر خیزند. از دیدگاه این جناب مثلا "مارکسیستهای واقعی" می بایستی هنگامی که پرولتاریای پاریس یا پرولتاریای روسیه به درهم شکستن ما شین دولتی پرداختند، همچون بورژوازی علیه پرولتاریا بجنگند و از پارلمان تارسیسم دفاع کنند. بر مبنای همین نظریه "سوسیالیستهای" نوع آلیاری از هم اکنون اعلام میکنند که چنانچه در انقلاب آتی ایران پرولتاریا وتوده های زحمتکش بپا خاستند تا ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکنند و از طریق شوراها با اعمال حاکمیت پرولتاریا، آنها دوش بدوش بورژوازی علیه پرولتاریا خواهند جنگید تا از یک "اشتباه فاجعه بار" دیگر جلوگیری کنند. بنا بر این می بینیم که آلیاری حرف آخرش را نیز میزند. از این جناب و دیگر شرکای او و لا اقل بایدا زاین با بت ممنون بود که صریح سخن میگویند. ما گرایش دیگر که بر اساسی مظهر موجودیت سائریستی راه کارگراست، هر چند پاریش نخست هم عقیده است، اما از صراحت آن برخوردار نیست. مهران در ظواهر ماریه صراحت آلیاری و شرکاء مسئله درهم شکستن ما شین دولتی را نفی نمی کند، معینا همان را در انقلاب قهری و ادعای اینکه پرولتاریا در "کشور" های متروپول "نیتواند کسب اکثریت آرا" در پارلمان قدرت را بدست آورد نشان میدهد که مسئله نه بر سر درهم شکستن ما شین دولتی بلکه تصرف آنست. اگر در کشورهای امپریالیست مسئله بگونه ایست که طبقه کارگر نمیتواند از طریق جمهوری دمکراتیک پارلمانی بشکلی مسالمت آمیز قدرت را قبضه کند، پس ما شین نه فقط سدی بر سر راه دستیابی طبقه کارگر به حاکمیت نیست بلکه بی

در سر آن را تسهیل میکند. وقتیکه چنین باشد، طبیعتا هما نگونه که کائونسی معتقد بود مسئله جدائی ارتش و بوروکراسی از مردم مطرح نیست. اینجا نقطه ای است که تصرف ما شین دولتی در دستور کار قرار میگیرد. از این گذشته ممکن است کسی ادعا کند، پرولتاریا پس از آنکه بشکلی مسالمت آمیز از طریق پارلمان "قدرت" را بدست گرفت، ما شین دولتی بورژوازی را درهم خواهد شکست. در اینجا نیز باید یادگفت که طبقه کارگر در چنین حالتی فاقد قدرتی است که بتواند ما شین دولتی را درهم شکند. ارتش و بوروکراسی را با تصویب نامه های پارلمانی نمیتوان درهم شکست. انحلال ما شین دولتی و حصر کردن آن مستلزم اعمال حاکمیت مستقیم توده های مسلح است. این یک ادعای عوام فریبانه است که کسی معتقد باشد پرولتاریا پس از کسب اکثریت آرا، در پارلمان میتواند بشکلی مسالمت آمیز ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکند. این درهم شکستن مستلزم اعمال قهر پرولتاریا و ایجاد ارتشهای عیبارلمانی است. لنین در پاسخ به امثال کائونسی ویاوه سرائی های اومی گفت: "آموزش ما رکنس و انگلس درباره ناگزیری انقلاب قهری مربوط به دولت بورژوازی است. این دولت نیتواند از طریق "روال" جای خود را بدولت پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری میتواند انجام پذیرد." بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری محال است. "مهران سالها پس از کائونسی و یهنگامیکه تمام تجربیات جنبش کارگری بطلان نظرات او را آشکار کرده است، ادعا میکند که بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری، ممکن است. در اینجا نشان داده میشود که چه در دیدگاه آلیاری و مهران یکی است و هر دو مسئله درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را در می کنند. از همین روست که مهران در نوشته خود آسمان و زمین را بهم می بافتد مسئله اصلی یعنی درهم شکستن ما شین نظامی - بوروکراتیک را بعنوان ارگان اساسی ما شین دولتی بی اهمیت جلوه دهد. او به بهانه برخورد مشخص و "احتیاط" از انگور داری ادعا میکند که "اگر ارتش درباره ای کشور - ها مهمترین این نهادهاست، درباره ای دیگر چنین نقشی را ندارد." البته او توضیح نمی دهد که در کجا نیروی نظامی ستون فقرات دولت بورژوازی نیست. هدف او صرفا از طرح این مسئله این است که دستگاه نظامی دولت بورژوازی را نباید درهم شکست. بر این مبناست که معلوم میگردد چرا وی میگوید "مارکسیسم با طرح شعار درهم شکستن ما شین دولت بورژوازی مسلمانی نمی خواهد قدامت مشخصی را که صدویست سال پیش در کمون مطرح شدند عینا در همه جا به اجرا در آورد." "امروزه طرح محورهای مشخص شعاردرد - هم شکستن دولت بورژوازی با بدمتنا سب با ساختارهای امروزی سلطه سرمایه - داری صورت گیرد." وی توضیح نمی دهد که این "محورهای مشخص" چه هستند و اصولا نمی تواند توضیح دهد. چرا که در آن صورت دست او کمالات می شود. اما همین جمله او نیز کافی است تا ما هیئت نگرش او را روشن سازد. برخلاف گفته های این جناب، مارکسیسم دقیقا با طرح شعار درهم شکستن دولت بورژوازی مسلما میخواهد قدامت مشخصی را که در کمون مطرح شدند بشکلی کاملتر آن به اجرا در آورد. مارکسیسم تا کید میکند که بطور مشخص و قبل از هر چیز باید تمام دستگاه نظامی - بوروکراتیک ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکست. باید بطور مشخص تمام ملحقات ما دی آن را درهم شکست با بدبطور مشخص تمام ابزار - های سرکوب معنوی توده ها را درهم شکست. بطور مشخص پارلمان بورژوازی را درهم شکست و جای همه اینها از طریق اعمال حاکمیت توده های زحمتکش بوسیله شوراها و نظامیان، تسلیح عمومی خلق، ادغام قوه مقننه و مجریه، انتخابی بودن کلیه مناصب و مقامات و توقابل عزل بودن منتخبین و صاحب مناصب در هر لحظه که توده ها اراده کنند، تقلیل حقوق صاحب مناصب و مقامات به سطح متوسط دستمزدهای کارگرماهر، دولت نوین نوع پرولتاریا را سازمان داد. اما مهران همه اینها را نا مشخص می نامد، از اهمیت پاپ و مافیای ولایت فقیه و غیره سخن میگوید تا آنچه را که بواقع مهم است از دیدگاه آنها را در دوسرا نجام جمهوری پارلمانی را بدلیل دولت نوع نوین قرار دهد. ما بحث

بعدی او این حقیقت را بیشتر بر ملا میکند.

این جناب با دعا میکند که "بحث شورا یا پارلمان" بحث از اندوگمراه کننده - ای است. "تبدیل این بحث (منظور بحث شورا یا پارلمان است) به مجادله - ای در باره محسناات و معایب این یا آن ساختار حکومتی مشخص، مفید - نیست، گمراه کننده هم هست." واقعا که چه را جیفی!

بنظر این جناب اپورتونیست، مجادله بر سر دونه دولت، دودولت کیفا متفاوت یعنی دولت نوع بورژوازی و دولت نوع پرولتری، پارلمان و شورا "مفید نیست، گمراه کننده هم هست." استدلال وی هم این است که "با آنکه در پایان قرن بیستم ایستاده ایم، مناسفانه هنوز نمونه پایدار ای را ساختار دولت کارگری نداریم که در مرا حل مختلف آزموده شده باشد. تجربه کمون بقول ما رکس تجربه یک شهر بود. آنهم در شرایط استثنائی که فقط چند ماه دوام آورد. تجربه شوراها در انقلاب اکثر تجربه عظیمی بود در یک کشور پهنا و رولی این تجربه مناسفانه فقط چند سال دوام آورد."

نتیجه: "تلاش برای تعمیم تجارب آنها به همه کشورها و مخصوصا به کشورهای پیشرفته سرمایه داری کار عبث و نادرستی است." یعنی چه؟ یعنی اینکه دولت نوع پرولتاریا، دولتی شکست خورده است و ما رکس، انگلس و لنین هم که آنهمه بر سر نمونه کمون و بعدا لنین در مورد جمهوری شوراها بحث و تاکید داشته اند "کاری عبث و گمراه کننده" کرده اند و نمیتوان تجارب ایجاد یک دولت نوع پرولتری را به همه کشورها و مخصوصا کشورهای پیشرفته تعمیم داد. آنها دارای سیستم پارلمانی مختص خویش اند که از طریق آنها گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم ممکن است و نیازی هم در این کشورها بدولت نوع پرولتری نیست. این کینه نظر مهران است. مهران با در مسئله در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و ضرورت ایجاد یک دولت نوین نوع پرولتری، پارلمانتاریسم و جمهوری دمکراتیک پارلمانی را که ابزار اساسی کارگران است، تبدیل دولت پرولتری اعلام می نماید. بحث شورا یا پارلمان را عبث معرفی میکند و بالاخره با کنار گذاشتن شوراها، راه کارگران را زشتت قضات چندین ساله گذشته اش در مورد شورا - یا پارلمان نجات میدهد و بدفع از مجلس موسسان بر میخیزد که به ادعای او عالیترین مظهر دمکراتیسم و یگانه شعار صحیح است. او می نویسد: "ما که در مقابل یک رژیم استبدادی ایستاده ایم، با بدبیا طرح شعار مجلس موسسان یعنی لزوم اعلام نظر عموم مردم در باره مشخصات نظام سیاسی - اجتماعی آن، نامشروع بودن رژیم ولایت فقیه و نامشروع بودن هر نوع ساختار و ساختار آن را مورد تاکید قرار میدهیم." با اینهمه وی هنوز هم ادعا میکند که طرح شعار مجلس موسسان "بمعنای طرفداری از برپائی دولت نوع بورژوازی" نیست. گویا وی نمی فهمد، یا وانمود میکند که نمی فهمد مجلس موسسان عالیترین مظهر دمکراسی بورژوازی است. مجلس موسسان بر تارک پارلمانتاریسم و جمهوری دمکراتیک پارلمانی قرار دارد. و قتیکه راه - کارگر شوراها را بطور کلی کنار گذاشته است طرح این شعار قطعاً بمعنای "طرفداری از برپائی دولت نوع بورژوازی" است.

با این توضیحات و بررسی مواضع این دوگرایش بر سر نفی مسئله انقلاب قهری و نفی ضرورت در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و تقدیس پارلمانتاریسم آشکار میگردد که چرا این هر دوگرایش به دشمنی و مخالفت با دیکتاتور پرولتاریا برخاسته اند.

مهران که همانند استاد پیشوای خود کارگزاران خود را هیچگاه اعتقاد بر تحریف دیکتاتور پرولتاریا قرار داده است، چندین صفحه از نوشته خود را با این هدف سیاه کرده است که علامت اصلی دیکتاتور پرولتاریا یعنی اعمال قهر از جانب پرولتاریا برای سرکوب مقاومت بورژوازی را از مفهوم دیکتاتور پرولتاریا حذف کند. کل استدلال وی همانند کارگزاران خود است که "دیکتاتور پرولتاریا اعمال قهر نبوده بلکه بدست آوردن اکثریت از طریق "صلح آمیز" در شرایط دمکراسی" است.

کسی که مقاله "چه نوع سوسیالیسم میخواهیم" را بخواند، در محشی که نویسنده در مورد دیکتاتور پرولتاریا بحث میکند، کلامی هم در این مورد نمی یابد که دیکتاتور پرولتاریا بمثابه اعمالی را در پرولتاریا برای

تبعیت و ادانتن دشمنان طبقا تی خود سرکوب قهری مقاومت بورژوازی تعریف شده باشد. او وحشی را که لنین سالها پیش به آن پاسخ داده بود مبنی بر اینکه دیکتاتور پرولتاریا شکلی از حکومت کردن نیست بلکه دولتی از نوع نوین است، بصورت دم بریده آن تکرار میکند، یعنی بحث دولت نوع نوین را از آن حذف میکند و جاسای آن واژه کلی حاکمیت سوسیالیست پرولتاریا را قرار میدهد. بر طبق این تعبیر یعنی قتیکه "حاکمیت سوسیالیست پرولتاریا" مترا د فیه دست آوردن اکثریت از طریق صلح آمیز در شرایط دمکراسی باشد، و از در هم شکستن کلیت ما شین دولتی بورژوازی و سرکوب قهری مقاومت بورژوازی خبری نباشد، نمیتوان انکار کرد که فی المثل هم اکنون در سوئد "حاکمیت سوسیالیست پرولتاریا" برقرار است و جامعه موعود جناب مهران همان جامعه سوئد است. اینکه وی قول داده است که در آینده نشان دهد سوسیالیسم و پارلمانتاریسم را با یکدیگر تناقضی ندارند، از همین نگرش سرچشمه میگیرد. مهران دیکتاتور پرولتاریا را نفی میکند و سرانجام به این نتیجه میرسد که "بنظر من استفسار از اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا در برنا ما سازمان دیگر مفید نیست. ما برای آنکه بتوانیم از "دیکتاتور پرولتاریا" بمعنایی که ما رکس و انگلس آنرا می فهمیدند دفاع نمائیم [!!] و برای انقلاب سوسیالیستی و حاکمیت کارگر مبارزه کنیم [!] دیگر راهی جز صرف نظر کردن از اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا نداریم. این هم یک نمونه دفاع از "انقلاب سوسیالیستی و حاکمیت طبقه کارگر" بشیوه جناب مهران است که نه فقط در عمل بلکه حتی در گفتار نیز "اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا" را کنار میگذارد. اگر این افاضات مهران را به زبان سلیس و روان آلیاری برگردانیم وی می بایستی بگوید ما برای آنکه بتوانیم از "دیکتاتور پرولتاریا" بمعنایی که کارگزاران و دیگر اپورتونیستها می فهمیدند، دفاع کنیم، باید دیکتاتور پرولتاریا را کنار بگذاریم. بی جهت نیست که گرایش دیگر هم کارگزاران ملاحظه نکرده است اتفاق نظر خود را با مهران نشان میدهد و آقای آهنگری یکی دیگر از همفکران آلیاری و جلال و مثالهم خرسندی خاطر خود را از این پیشنهاد مهران ابراز می نماید در مورد مقاله "گرایش تخیلی و علمی سوسیالیسم در جنبش چپ ایران" می نویسد: "پیشنهاد حذف واژه دیکتاتور پرولتاریا توسط پارته ای از رفقا در بولتن های مباحث سازمان داده شده است... من نیز در این زمینه خود را با این رفقا هم نظر میدانم." بنا بر این توضیحاتی که تا کنون داده شد، می بینیم که این هر دوگرایش در زمینه برخورد مشخص به اصلی ترین مسائل مربوط به انقلاب پرولتری وحدت نظر دارند و دروغ تلاش که جناح سانترالیست به نمایندگی مهران مذبول میدارد تا خود را از گرایش دیگر متمایز سازد، هر دوگرایش انقلابا اجتماع پرولتاریا - نی را نفی میکنند. در عین حال این توضیحات روشن میسازد که چرا این سازمان در طرح برنامهم جدید خود "دیکتاتور پرولتاریا" "جمهوری دمکراتیک خلق" و "مارکسیسم - لنینیسم" را حذف کرده است. چرا "دیکتاتور پرولتاریا" مانع تحرک مبارزه "اعلام میشود، چرا "مارکسیسم - لنینیسم زیر لوای "از بین بردن هر نوع برداشت شریعت ما با نه" حذف میگردد و چرا "جمهوری دمکراتیک خلق" بی اعتبار اعلام میگردد.

واقعیتا مزای نیست که کارگزاران همان بدو موجودیتش هیچگاه اعتقاد بر مارکسیسم - لنینیسم، دیکتاتور پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق نداشت. این سازمان هیچگاه دارای برنامه ای که نشان دهد از مارکسیسم - لنینیسم دفاع میکنند نبود. با اینهمه گرایشات مختلفی در این سازمان وجود داشت. تحت شرایط معینی از مبارزه طبقا تی، یک گرایش مارکسیست - لنینیست در درون این سازمان شکل گرفت و رهبری این سازمان را مجبور نمود که هر چند بشکلی مبهم و متناقض یکسری موازین مارکسیست - لنینیستی را در طرح برنامه خود وارد کند. پس از آنکه گرایش مارکسیست - لنینیست طی یک انشعاب حساب خود را از گرایشات دیگر تفکیک نمود، گرایشات تراست فرصت را برای ارائه یک پیش نویس جدید که از مارکسیسم - لنینیسم میسرایا شد، مساعید یافت. دیگر نیازی به مارکسیسم - لنینیسم، دیکتاتور پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق نبود. اکنون سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با تائید هر دو جناح اصلی خود میتواند بشکلی منسجم تر بر چند برنامه ای گردد که همانا -

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

از برسمیت شناختن ملتى بنا م کرد امتناع میکرد و مدعى بود که کردها، ترکیه ای عقب مانده هستند، در جریان جنگ خلیج، در هر اس از گسترش مبارزات خلق کرد، اعلام نمود، کردها حق دارند در خانه ها و کوجه و خیابان به زبان کردی سخن بگویند ما در همان حال تا کید کرد طبق قانون جدید کسانیکه در ادارات و مراسم رسمی به زبان کردی صحبت کنند یا بنویسند به ۶ ماه تا ۲ سال زندان محکوم خواهند شد. با این ترتیب جمعیت ترکیه نه تنها همانند سایر زحمتکشان این کشور، مجاز نیستند سر نوشت خود را تعیین کنند، بلکه نمی توانند به زبان خود درس بخوانند، کتاب و روزنامه منتشر کنند...

در متن چنین شرایطی است که اعتصابات کارگری ترکیه اوج تازه ای گرفته است و این اعتصابات از پشتیبانی و همدردی سایر اقشار مردم برخوردار است. طبق نظر خواهی روزنامه

TURKISH DAILY NEWS

۸۴/۲۷ درصد مردم ترکیه از حرکت معدنچیان زنگولداک پشتیبانی نموده اند. یک روزنامه دیگر ترکیه بنام "گوش" در رابطه با اعتصاب عمومی سوم زانویه که بیش از ۱/۵ میلیون کارگر در آن شرکت داشتند نوشت: ۸۰ درصد کارگران استانبول، ۹۰ درصد کارگران ازمیر و تعداد زیادی کارگر در سایر کشور در اعتصاب شرکت نمودند. بررسی آمار اعتصابات کارگری ترکیه ظرف ۱۰ سال گذشته رشد بسیار چشمگیر اعتصابات در سال ۹۱ را نشان میدهد:

آمار اعتصابات کارگری ترکیه در ۱۰ سال (مجلسه بسوی دوهزار ۹۱/۴/۲۸)

سال	تعداد اعتصابات	تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصاب	تعداد روزهای کار که صرفاً تعطیل شده
۱۹۷۹	۱۲۶	۲۱۰۱۱	۱۱۴۷۷۲۱
۱۹۸۰*	۲۲۰	۸۴۸۳۲	۱۳۰۳۲۵۳
۱۹۸۴	۴	۵۶۱	۴۹۴۷
۱۹۸۵	۲۱	۲۴۱۰	۱۹۴۲۹۶
۱۹۸۶	۲۱	۷۹۲۶	۲۳۴۹۴۰
۱۹۸۷	۳۷	۲۹۷۳۴	۱۹۶۱۹۴۰
۱۹۸۸	۱۵۶	۳۰۰۵۷	۱۸۹۲۶۵۵
۱۹۸۹	۱۷۱	۳۹۴۳۵	۲۹۹۱۴۰۷
۱۹۹۰	۴۵۸	۱۶۶۳۰۶	۳۴۶۶۵۵۰
۱۹۹۱ (سه ماهه اول)	۳۲۲	۱۶۳۵۱۷۰	۴۰۸۷۳۸۹

* پس از کودتای سپتامبر ۸۰ هرگونه اعتصابی در ترکیه غیر قانونی اعلام شد با این دلیل تا آغاز سال ۸۴، اعتصابی رخ نداد.

بعنوان نمونه کارگران معادن زنگولداک در اعتصاب ۴۵ روزه و سپس راهپیمایی بی سوی آنکارا، خواهان ۱/۵ میلیون لیر دستمزد داخل ص دریا فتنی بودند در صفحه ۴

برای تظاهرات "دمکراسی" برای خنثی نمودن مخالفت های اجتماعی و مانع از واچگیسری مبارزات کارگران و زحمتکشان، سرکوب هدفمند و سیاست تروریستی را وسعت می بخشید. در حیوچه جنگ خلیج با ارائه لایحه آنتی ترور، دست پلیس امنیتی و دادگاه ها ای امنیتی را در محاکمه، محکوم نمودن به حبس های طویل المدت، شکنجه و ترور مخالفین یا زتر گذارد. دستگیری های گسترده پس از هر حرکت اعتراضی، منع فعالیت نهادهای دمکراتیک هجوم به دفا تران، مهر و موم کردن دفا ترور دستگیری فعالان، هجوم به محل استقرار نیروهای مخالف و ترور مخالفین از دید دولت ترکیه امری عادی محسوب میشود. رژیم ترکیه آنجا که نمیتواند بنا به علل سیاسی مخالفی را به قتل برساند بویا به اعدام محکوم کند، چنان محکومیت های طویل المدتی برای وی در نظر میگیرد که ناگزیر شد برای همیشه در زندان بماند. بعنوان نمونه یکی از مخالفین دولت ترکیه که سردبیر مجله رهائی خلق بوده و در پورش نیروهای امنیتی پلیس ترکیه دستگیر گشته، پس از محاکمه به ۷۴۸ سال و ۶ ماه زندان محکوم شده است. سرکوب خلق کرد که حدود یک سوم جمعیت ترکیه را تشکیل میدهد جنبه ای دیگر از سیاست های سرکوبگرانه و ضد دمکراتیک دولت ترکیه است. هیئت حاکمه ترکیه که اساساً

معادل ۸ میلیارد دلار بدهی داخلی دارد، در سال ۹۰، ۳/۸ میلیارد دلار از قرض های خارجی ترکیه به دول و موسسات امپریالیستی پرداخت شده و در عوض در همان سال ۱/۸ میلیارد دلار دیگر وام جدید گرفته شده است. دولت ترکیه علیرغم مخالفت شدید کارگران و سایر اقشار زحمتکش مردم، در جریان جنگ خلیج به پشتیبانی از لشکرکشی امپریالیست ها به خلیج فارس، مبارزه با اعزام نیرو و تجهیزات به خلیج فارس کرد و بنا بر آمار ارائه شده مشارکت ترکیه در لشکرکشی امپریالیست ها به خلیج ۶ میلیارد دلار برای این دولت هزینه در برداشته است و پرداخت کنندگان اصلی این ۶ میلیارد دلار کارگران و زحمتکشان هستند.

اما مصائبی که طبقه کارگر ترکیه با آن روبرو است تنها در عدم تامین حداقل زندگی بخور و نمیر خلاصه نمی شود. کارگران ترکیه در چنان شرایط وحشیانه ای استثماری شونده حتی در بسیاری از کشورهای سرمایه داری نیز نظیر آن دیده نمی شود. نبود حداقل تامین جانی در حین کار و بعداً سوانح ناشی از کار در ترکیه در حدی است که کارگران این کشور بویژه در مشاغل سخت هر آن در معرض معلول شدن و یا مرگ قرار دارند.

بنا به گزارش روزنامه "مجادله" روزانه بطور متوسط ۴۳۰ حادثه ناشی از کار در ترکیه روی میدهد. میانگین تلفات جانی ناشی از این حوادث ۴ نفر است. علاوه بر این بطور متوسط روزانه ۳ کارگر بعلت بیماری ریه ناشی از کار ۹۰ تن بعلت معلول شدن در اثر حوادث کاری برای تمام عمر توان کار کردن از دست میدهند. در معدن ذغال سنگ ترکیه طی سال های ۸۱ تا ۸۷، ۶۵۴۰ کارگر در اثر سوانح ناشی از کار جان باختند. بر اساس محاسبه این نشریه، میانگین تلفات جانی ناشی از کار در رشته های مختلف کار در ترکیه در مقایسه با میزان تلفات ناشی از کار در یکی از خطرناکترین بخش های کارگری در انگلستان، یعنی معدن ذغال سنگ، ۲۰۰ برابر بیشتر است. موج جدید اعتصابات کارگری در ترکیه برخاسته از این وضعیت اقتصادی و مضام فشا رهای سیاسی است که بورژوازی ترکیه برای در انقیاد نگه داشتن کارگران و زحمتکشان بر جا معه اعمال میکند.

طبق قانون کار ترکیه، ظاهر اعتصابات کارگری آزاد است. اما آزادی اعتصابات به چنان قیدها و اما و گرهائی مشروط شده است که در واقع انجام اعتصابات قانونی امری محال بنظر میرسد. قانون کار ترکیه با تخصیص چندین ماده و تبصره به شرایط اعتصاب قانونی، دست دولت و سرمایه داران را باز گذاشته است تا با کوچکترین بهانه ای اعتصاب را غیر قانونی اعلام کنند، کارگران را بر اساس قانون دستگیر کنند، شکنجه نمایند، اخراج و جریمه کنند. از همین رو پس از هر حرکت کارگری، تعدد دی از کارگران دستگیر، بخشی اخراج و تعدادی به جرائم نقدی محکوم میگرددند. دولت ترکیه علیرغم تلاش

با مختصری که از وضعیت اقتصادی کارگران ذکر شد، روشن است که در هر حرکت کارگری خواست افزایش دستمزد، بیواسته ترین خواست و اولین شعاری است که از سوی کارگران مطرح میشود.

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

اکنون ما ههاست که موج اعتصابات کارگری سراسر ترکیه را دربر گرفته است. اعتصاب ۴۵ روزه معدنچیان زنگولداک و سپس راهپیمایی ۱۰۰ هزار کارگر معدن و خاندانها در ایشان پسوی آنکارا، اعتصاب عمومی سوم ژانویه ۱۹۹۱ و اعتصابات گسترده ای که در حین و پس از جنگ خلیج سراسر ترکیه را دربر گرفت، همگی نشانگر مرحله جدیدی در مبارزات طبقه کارگر ترکیه علیه شرایط موجود کار و زیست است. طبقه کارگر ترکیه با گسترش مبارزات، آشکارا اعلام می نماید که مصمم و نیرومند بپایان دادن استتار است تا به شرایط وحشیانه استثمار و وضعیت وخامت با رزستی خود پایان دهد. برای بردن به علل گسترش اعتراضات کارگری نخست باید دید طبقه کارگر ترکیه در چه شرایطی زندگی میکند و چگونه استثمار می شود.

طبقه کارگر ترکیه همچون تمام همزنجیر - انش در سراسر جهان، آفریننده عمده ثروت های اجتماعی است. اما در مقابل، کمترین سهم ممکن را از دسترنج خود میبرد و به وحشیانه ترین شکل ممکن استثمار میشود. بورژوازی ترکیه که با یک بحران همه جانبه روبروست، تلاش دارد تا با بحران را بردوش کارگران و زحمتکشان سرشکن کند. طوسی سالهای اخیر با وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی،

شرایط زیستی کارگران بشدت رو به وخامت گذاشته است. بنحوی که کارگران این کشور، با وجود ساعتها کار طاقت فرسا قادر به تامین نیازهای اولیه خود نیستند. وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان این کشور بقدری وخیم است که حتی ارگانها و نشریات وابسته به دولت این کشور نیز ناگزیر به جوانی از واقعیت زندگی کارگران اقدام می کنند. فیالمثل بر اساس آمار منتشره در روزنامه "ملیت" در سال ۹۰، هزینه ماهانه یک خانواده ۴ نفره در ترکیه بدون احتساب پوشاک، تفریح، مسافرت، هزینه های پزشکی، سیگار و... معادل ۱۶۹۰۴۱۵ لیر است. در چنین شرایطی متوسط دستمزد کارگران معدن که هر آن در معرض حوادث ناشی از زلزله و مرگ قرار دارند، ماهانه ۴۰۰۰۰۰ لیر و دستمزد کارگرانی که در صنایع چرم سازی کار می کنند معادل ۲۸۰۰۰۰ لیر است. همین روزنامه محاسبه کرده است که یک کارگر در ترکیه برای تهیه یک کیلو گوشت باید ۵۳ دقیقه یعنی معادل ۹ ساعت کار کند. آخرین گزارش بخش "بهداشت مردم" در یکی از دانشگاه های ترکیه حاکی است که طبق تحقیقات بعمل آمده تنها ۱ درصد کارگران ترکیه از تغذیه ای نسبتا خوب برخوردارند و ۷۹ درصد کارگران قادر نیستند حداقل مواد غذایی لازم برای بازسازی

شاپور بختیار بدست تروریست های جمهوری اسلامی بقتل رسید

سیزدهم مردادماه، تروریست های جمهوری اسلامی، شاپور بختیار رهبر "نهضت مقاومت ملی ایران" و داریوش کتیبه دستیار وی را در پاریس بقتل رساندند. این اقدام جنایتکارانه، بار دیگر ما هیت تروریستی دولت جمهوری اسلامی را برملا ساخت و نشان داد که رژیم، چگونه آدمکشان حرفه ای خود را با برنامه قبلی و سازماندهی معین برای انجام این جنایات بخارج کشور میگرداند. این جنایت فجیع، همچنین یکبار دیگر روشن ساخت که جمهوری اسلامی کمترین ظرفیتی برای تحمل مخالفین سیاسی خود حتی از نوع بختیار را ندارد و جهت حذف و نابودی آنها از هر مکان و وسیله ای استفاده میکند. هرچند که ما هیت و عملکرد ضد مردمی بختیار بعنوان رهبر "نهضت مقاومت ملی ایران" و بعنوان آخرین نخست وزیر شاه معدوم امثال دیگر دستجات سلطنت طلب بر کسی پوشیده نیست، با اینهمه این موضوع نایبستی ما هیت عمیقاً ارتجاعی و جنایتکارانه جمهوری اسلامی را تحت الشعاع قرار دهد. جمهوری اسلامی بمتا به یک رژیم بغایت

ارتجاعی و ضد دموکراتیک، متجاوزان یک دهه است که به سرکوب مردم ایران مشغول است. این رژیم که هزاران تن از کارگران، زحمتکشان و انقلابیون ایران را کشتار نموده است، هم اکنون مدت ها است که عرصه سیاست های جنایتکارانه خود را به خارج کشور نیز تعمیم و گسترش داده است. قتل شاپور بختیار ترکان روتدا و مژور عبدالرحمن قاسملو، غلام کتایورز، کاظم رجوی، کاغلی کاشف پور و غیره است که همگی آنها بیابانگر جزئی از سیاست های عمومی سرکوبگرانه و تروریستی دولت جمهوری اسلامی می باشد. دولتی که برخلاف تبلیغات دروغین دول غربی و پاره ای مخالف خود فروخته اپوزیسیون، جز سرکوب و سرنیزه، قانون دیگری نمی شناسد. پایان دادن به این جنایات، جز با پایان دادن به زندگی بختیار این رژیم میسر نیست. ما ضمن محکوم کردن این جنایت فجیع، همه انقلابیون را به تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت واقعاً دموکراتیک فرا میخوانیم.

انرژی از دست رفته خود را تا مینمایند. (مجلات دمکرات)

بورژوازی ترکیه که کارگران را ساعتها استثمار می نماید و حتی حاضر نیست دستمزدی به آنان بپردازد تا بتواند غذا یا کفایت کارگران تامین شود. بخش عمده ای از دستمزد کارگران تحت عنوان مالیات و غیره کسر میگرداند و این در حالی است که سرمایه داران و صاحبان موسسات به شیوه های مختلفاً از پرداخت مالیات معاف میگردند. شرایط وخیم اقتصادی طبقه کارگر که در این نمونه ها از آن ذکر شد، در حالی که کارگران تحمل میگردند که صاحبان صنایع و بانکها سالانه میلیاردها دلار سود به جیب میزنند. دستمزد کارگران بطور متوسط معادل ۱۰۰۰ لیر است که دولت ترکیه بعنوان هزینه یک خانوار تعیین کرده است اما در همان حال ۱۱۱۰۰۰ لیر اختصاصی ترکیه در سال ۹۰، معاملاتی به حجم ۵۷ تریلیون لیر داشته اند که بیش از ۸۰ درصد بودجه ترکیه در همان سال بوده است. با وجود این وضعیت اقتصادی روز بروز از دستمزد واقعی کارگران کاسته میشود. در حالی که بنا بر اعلام انستیتو آمار ترکیه، نرخ تورم در سال ۸۹، ۶۵ درصد و در سال ۹۰، ۶۰/۴ درصد بوده است، دولت ترکیه اعلام کرده است در سال ۹۱، ۲۰٪ به دستمزد کارگران خواهد افزود. دولت ترکیه برای حفظ موقعیت سیاسی و نظامی خود بعنوان یک دولت سرسپرده امپریالیست ها، برای تامین مخارج ارگانهای سرکوبگر و بوروکراسی عریض و طویل، مبادرت به اخذ وام از دولت های امپریالیستی کرده است. روشن است که پرداخت کنندگان صلح و آسایش و رفاه در حقیقت کارگران و زحمتکشان هستند. هم اکنون دولت ترکیه معادل ۶۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و ۱۵

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam - HOLLAND

آدرس پستی جدید سازمان:

رفقا و دوستان برای تماس با سازمان چریک های فدائی خلق ایران (اقلیت) از این پس با آدرس زیر تماس بگیرید.

Postfach 5312
3000 Hannover 1
Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق